

کهره‌نامه

Chahreh Nama

زمستان 3752 زرتشتی 1393 خورشیدی
نشریه مرکز زرتشتیان کالیفرنیا
سال سی و دوم شماره 172

بزرگان سخن | دانستنی‌ها

گذری بر فیسبوک



مکان‌های فراموش شده

تاریخ ۱۸۰۰ | سیمرغ

یوراندخت
مردترین زن



با درودی دوباره خدمت هم میهنان گرامی سرزمین آریایی در جای جای این کره ی خاکی، سخنم را آغاز میکنم .

پیش از هر سخنی اجازه می خواهم سپاسگزاری مخصوصی داشته باشم از همه ی کسانی که با من تماس گرفتند و با گفته های مهر آمیز، من را شرمند ی خودشان ساختند ، دست تک تکشان را به گرمی می فشارم و آرزوی تندرستی برای همه ی هم میهنان را دارم.

شاید کمی تندروی باشد ولی پوزش مرا بپذیرید و بگذارید که سخن ها بی پرده و بدون تظاهر و دروغ گفته شود .

سپاس آن اندیشه ای که نه تنها پاسدار آتش است ((که در این زمان نیازی به پاسداری ندارد چون که به راحتی و با کمترین هزینه فراهم می شود)) بلکه خواستار و پاسدار خاک برای بارور کردن و زندگی بخشیدن ، پاسدار آب برای سرسبزی و آبادانی ، و پاسدار هوایی پاک برای تنفس این زمین بخشنده و این مادر زخم دیده ی دوران است . امروز همه ی ما دردی داریم مشترک که همه ی پیامد های آن به خودمان باز می گردد دریاچه هایمان و رودخانه هایمان خشک شده است و ما هنوز به فکر آنیم که ...

سر دبیر ، گرافیک و رایانه : کیخسرو یکتاهی
اینترنت : رامین شهریاری

بر سر اندیشه ی ما چه آمده، که به راحتی می توانیم شاهد از دست رفتن اکوسیستم این سرزمین باشیم و آن را نادیده بگیریم، ولی تا از دین ما و باورهای خرافه ی آن، که کم هم نیست، سخنی به میان می آید ، خود را به زمین و زمان کوبیده و دلایل پوچ و واهی برای اثبات آن می آوریم و غیرتمان را به جوانان سرزمینمان بدین گونه نشان می دهیم .

آری باید از خودمان آغاز کنیم ، چرا باید تنها از تمدن خود سخن بگوییم؟ چرا باید تنها به تاریخ خود افتخار کنیم؟ پس بر سر زمان حال ما چه آمده؟ چرا از افتخارات امروزی، چیزی برای ارائه در دست نداریم؟

پاسخ این پرسش ها در درون خود ماست، باید در این زمان با یاری تجربه ، علم و جستجو در اندیشه ی خود برای پیشرفت گروه سنی جوان و خردسال این سرزمین پهناور راهی بیابیم .

دوستان گرامی از من درخواست کرده اند که بیوگرافی خودم را در مجله ارائه دهم ، امیدوارم که جسارت من را پذیرا باشید .

بدرود

Keikho Design

Keikhosrow Yektahi



آغاز کار در شرکت مدیا پیش استاد دانشگاه خود، استاد ارجمند (فرهاد بخشی) در زمینه ی گرافیک و چاپ و طراحی غرفه نمایشگاه.

کار در شرکت انیمیشن سازی نسل اندیشه ی سبز به عنوان لی اوت کار ، مدل ساز و انیماتور.

کار در شرکت Dream vision fx به عنوان کارگردان ، فیلمنامه نویس و مدل ساز که در بخش مسابقه ی جشنواره ی انیمیشن در سال ۲۰۱۰ موفق به کسب دو مقام نخست در زمینه بهترین کارگردانی و بهترین فیلم شده ام.

بر گیری از نوشته های چهره نما با چاپ نام نویسنده و نشانی تارنما آزاد می باشد.

چهره نما در گزینش و ویرایش نوشته های رسیده آزاد است و نوشتارهای رسیده باز گردانده نمی شود.

دیدگاه های بازتاب شده در نوشته ها همیشه گویای دیدگاه های انجمن دبیران چهره نما نمی باشد.

چهره نمای مرکز زرتشتیان کالیفرنیا ، نشریه ایست دینی ، اجتماعی ، تاریخی ، ادبی و فرهنگی که به هیچ دسته و گروه سیاسی بستگی ندارد.

Trust of Morvarid Guiv

4001 S. Decature Ave. suite 37-337 Las Vegas,
NV 89103 Tell : (809)889-9795

SEDA'S PRINTING & DIRECT MAILING



مکانهای فراموش شده

۲۰ آوریل ۲۰۱۴ - ۳۱ فروردین ۱۳۹۳
منابع: سایت بی بی سی فارسی

مدیرکل حفاظت محیط زیست آذربایجان غربی می گوید ۹۳ درصد دریاچه ارومیه خشک شده و شوری آب آن تقریباً دو برابر میزان استاندارد شده و به حالت فوق اشباع رسیده است. به گفته حسن عباس نژاد در حال حاضر هر روز از میزان آب این دریاچه کم می شود و فعلاً ۲.۳ میلیارد متر مکعب آب در دریاچه ارومیه باقی مانده که ۷ درصد مساحت آن است.

این در حالی است که تیرماه سال پیش اعلام شد ۷۵ درصد این دریاچه خشک شده است.

آقای عباس نژاد امروز گفت اگر اقدامات لازم برای احیای دریاچه تا تابستان انجام نشود بخش جنوبی، مهمترین کانون زیستی این دریاچه، نیز خشک و امیدها برای احیا کمرنگتر خواهد شد.

از جمله این اقدامات می توان به حفاظت از ذخایر ژنتیکی، تعیین ظرفیت پوشش گیاهی جزایر پارک ملی دریاچه ارومیه، تجهیز یگان های حفاظتی، ایجاد ایستگاه های سنجش ریزگردهای نمکی و ایجاد سطوح آبرگیر اشاره کرد. یکی دیگر از این اقدامات، انتقال آب به جزایر و تالاب های حاشیه دریاچه ارومیه است که برای حفظ ذخایر ژنتیکی و حیات وحش موجود ضروری است.

مقامات دولتی خشکسالی در دو دهه اخیر را عامل خشک شدن دریاچه ارومیه می دانند اما کارشناسان محیط زیست سیاست های حکومت در ۱۵ سال گذشته را علت اصلی این فاجعه محیط زیستی می دانند.

توسعه بیش از حد کشاورزی و مصرف بی رویه آب و حفر چاه های عمیق از جمله این دلایل است.

احداث سد بر روی یازده رود آب شیرین که به دریاچه ارومیه می ریخت نیز با انتقاد کارشناسان روبرو بوده است. بر روی برخی از این رودها چند سد زده شده است.

به علاوه کارشناسان محیط زیست عبور بزرگراه شهید کلانتری از وسط دریاچه ارومیه را هم از عوامل تخریب این دریاچه می دانند.

این بزرگراه برای کوتاه کردن مسیر جاده ای ارومیه و تبریز احداث شد و چرخه آب از شمال به جنوب دریاچه را مختل کرد.

مختل شدن چرخه آب از شمال به جنوب دریاچه باعث شد که بخش جنوبی را به دلیل شوری زیاد رو به نابودی برد. علاوه بر این پسروری آب دریاچه در شرق و جنوب شورزارهایی به وجود آورده و به علت غیر قابل کشت شدن زمین های کشاورزی، دهها روستای منطقه متروکه شده اند.

پیش از این جواد جهانگیرزاده، نماینده ارومیه، گفته بود اگر این دریاچه خشک شود در بسیاری از استان ها باران نمک خواهد بارید و باعث آواره شدن ۱۳ میلیون نفر خواهد شد.

انتقال و پمپاژ آب از رودخانه های ارس و سیلوه یکی از راه هایی است که برای جلوگیری از خشک شدن این دریاچه مطرح شده است اما مجلس در سال ۱۳۹۰ با دو فوریت تصویب این طرح مخالفت کرد.

کوتاه فکری های گذشته، اکنون فاجعه بزرگی را برای ایران به ارمغان آورده است. نظریه های بدبینانه همچون نظر پرفسور کردوانی بر این باورند که هیچ راه نجاتی برای خشک نشدن دریاچه ارومیه وجود ندارد. اگر دریاچه ارومیه کاملاً خشک شود، شاید بهتر باشد قطعه ای از آن به شکل امروزی اش به عنوان درس عبرت حفظ شود تا نسل های آینده، اشتباهات این نسل را دیگر تکرار نکنند.





پوراندهت مردترین زن تاریخ

هنوز ۲۱ سال باقی مانده بود تا سلسله خاندانشان به پایان برسد. سهم او آشفته ترین روزهای آن ۴۲۷ سالی بود که پدران، نیاکان و اجدادش بر ایران زمین حکومت کرده بودند. او روزهایی را به چشم دیده بود که خونریزی و برادرکشی ساده ترین کار خاندانش شده بود.

سهم نخستین زن پادشاه در ایران، حدود ۱۶ ماه حکمرانی بود اما او در همین اندک ماه هایی که سلسله خاندانش رو به افول نهاده بود، چنان کرد که مورخان اسلام هم در وصفش گفته اند: «از بار سنگین مالیات هایی که بر دوش مردم بود کاست.»

سال ۵۹۱ میلادی سپری شده بود. تازه پدرش تاجگذاری کرده بود که به دنیا آمد. در شهری که حدود ۶۰۰ سال پایتخت ایرانیان در دوره اشکانیان و ساسانیان بود، در کنار دجله و سرزمین میان رودان بزرگ شد. نامش را «پوراندهت» یا «پوران» نهادند. او یکی از ۶ شاهزاده ای بود که در «تیسفون» زندگی می کرد. در آن زمان «خسروپرویز» ساسانی، تازه توانسته بود با حمایت «موریکیوس» امپراتور روم، بر شورش «بهرام چوبین» پیروز شود و به عنوان شاهنشاه ایرانیان تاجگذاری کند، «پوراندهت» حاصل ازدواجی بود که ادیبان و شاعران در وصفش منظومه «خسرو و شیرین» را سرودند.

مادرش زنی اهل ارمنستان و مسیحی بود به نام «شیرین»، این زن سوگلی شاه شده بود و نفوذ زیادی بر او داشت. در وصف ازدواج های خسروپرویز اعداد عجیبی گفته اند و حتی از داشتن ۳ هزار زن نام برده اند اما او سه زن رسمی بیشتر نداشت. یکی مادر «پوراندهت» بود، یکی «گردیه» نام داشت و دیگری هم «مریم» دختر «موریکیوس» امپراتور روم بود.

به واسطه همین ازدواج اوضاع ایران و روم در ابتدای دوره سلطنت «خسروپرویز» آرام بود و جنگی در میان نبود. به همین دلیل این شاه ایران توانست قدری به امور داخلی و هنرپردازد و موسیقی ایرانی در این دوره رونق گرفت اما «خسروپرویز» فردی خرافاتی بود و تعداد زیادی پیشگو داشت، پیشگویانش به او گفتند که نباید در «تیسفون» بماند زیرا آنجا برایش بدیمن است.

به همین دلیل او از کاخ سفید و ایوان کسری که به طاق کسری مشهور بود و همواره نسیم برخاسته از رودخانه «دجله» در آن می وزید خارج شد و در جایی به نام «دستگرد» ساکن شد اما دوره آرامش ایران ۱۰ سالی بیشتر از زمان تاجگذاری «خسروپرویز» پایدار نماند.

«پوراندهت» ۱۰-۱۲ ساله شده بود که در همسایگی ایران اتفاقاتی به وقوع پیوست. مردی به نام «فوکاس» علیه امپراتور روم شورید و «موریکیوس» را به قتل رساند و خود را امپراتور نامید. وقتی سفیر او راهی دربار «خسروپرویز» شد شاه ایران که متحد «موریکیوس» بود او را به رسمیت نشناخت و بدین ترتیب سربازان رومی در سال ۶۰۲ به سمت مرزهای ساسانیان آمدند و جنگی ۲۰ ساله آغاز شد.

روزگار تلخ پوراندهت چگونه آغاز شد؟

«خسروپرویز» در جنگ هایش شروع خوبی داشت. هرج و مرج بر رومیان غالب شده بود. «فوکاس» که تخت سلطنت را غصب کرده بود، نتوانست در مقابل فتوحات خسرو کاری بکند، فشار ایرانی ها باعث وحشت و اضطراب در ممالک روم شرقی شده، بحرانی تولید کرد که در نتیجه آن «هراکلیوس» که در تاریخ ایران به «هرقل» معروف است، از «کارتان» با کشتی هایی به «قسطنطنیه» آمد و در سال ۶۱۰ میلادی با همراهی مردم، زمام امور را به دست گرفت اما این مانع از پیشروی های «خسروپرویز» نشد و در سال ۶۱۱ میلادی به شامات تاخت و دمشق را گرفته و غارت کرد.

در سال ۶۱۴ میلادی، سپاه ایران عازم «اورشلیم» شدند و توانست بیت المقدس را تسخیر کند. خسرو به این فتوحات خود اکتفا نکرده، «شهر بران» را که یکی از سرداران نامی ایران بود با قشونی به طرف مصر فرستاد و او از کویری که مابین شامات و مصر حائل است گذشته وارد مصر شد و در سال ۶۱۶ میلادی، اسکندریه را که شهری نامی و تجارتي بود، گرفت.

این سردار ایران، اثر بزرگی در عالم آن روز ایجاد کرد، زیرا مدت ۹ قرن بود که مملکت مصر از تصرف ایران خارج شده و شاهان ساسانی همواره درصدد آن بودند که حدود ایران را به حدود زمان هخامنشی برسانند، همین پیروزی ها بود که رفته رفته «خسروپرویز» را مغرور کرد و او تصور کرد که هیچگاه پایانی در کار نیست.

وقتی سال ۶۲۷ میلادی فرا رسید، دوباره ایرانیان و رومیان رو در روی هم قرار گرفتند. «هراکلیوس» کاخ «خسروپرویز» را نشانه گرفته بود و به سمت کاخ دستگرد لشکر کشید. در نزدیکی نینوی قدیم، که اینک بغداد، پایتخت عراق، در آن واقع شده جنگی به نام «نینوا» درگرفت.

در این جنگ فرمانده سپاه و سردار ایرانی کشته شد ولی سربازان ایران پافشاری کردند تا آنکه نیروی کمکی به آنها رسید اما اینجا بود که نقطه اوج «خسروپرویز» به پایان رسید و او به سرایشی سقوط افتاد. ترسی بر او غالب شد و به ناگاه تصمیم به خارج شدن از منطقه و میدان نبرد گرفت.

سپاهانیان ایرانی گرچه دیدند که شاهشان در حال خروج است و گویی دارد فرار را بر قرار ترجیح می دهد اما حاضر نشدند جنگ را به سربازان رومی واهند. آنقدر مقاومت کردند که

«هراکلیوس» عقب نشست و راهی تخت سلیمان شد. همان زمان دجله و فرات نیز طغیان کرد. سیل، خرابی قسمتی از ایوان کسری را به دنبال داشت.

شکسته شدن سدها، کشتزارهای اطراف را به باتلاق تبدیل کرد و ناکامی «خسروپرویز» در ترمیم ویرانی ها، نشانه بارز انحطاط دولت ساسانیان نزد عامه مردم شد، در این شرایط «خسروپرویز» همراه زن محبوبش «شیرین» و دو پسر او «مردانشاه» و «شهریار»، از دجله عبور کرد و به «ویه اردشیر» در قسمت غربی دجله رفت، اینجا بود که شاه ایران تیر خلاص را هم بر سرنوشته خود رها کرد.

او چنان مجذوب «شیرین» بود که تصمیم گرفت

به جای پسر بزرگش «شیرویه» که به «قباد دوم»

معروف بود و مادرش نیز «مریم» دختر «موریکیوس»

بود، فرزند خردسالش از «شیرین» را ولیعهد معرفی کند. همین تصمیم همه کارها را به آنجا رساند که تاریخ می گوید خون به پا شد.

وقتی «خسروپرویز» پسرش که کودکی خرسال به نام «مردانشاه» بود را به عنوان ولیعهد معرفی کرد، زمستان شده بود. زمستان سال ۶۳۸ میلادی، او پیر و بیمار هم شده بود. پسر بزرگش کوتاه نیامد و آرام نگرفت. بزرگان ساسانی را فراخواند و توطئه ای را تدارک دید که در تاریخ کمتر نظیر آن به ثبت رسیده است.



غنیمت گرفته شده بود را به آنها بازگردانند.

در واقع به غنیمت گرفته شدن همین صلیب که مسیحیان معتقد بودند حضرت عیسی بر این صلیب بسته شده بود بهانه به دست آنها داده بود که نقشه حمله به ایران را در سر بپرورانند. با رهسپار شدن این سفیر بود که او فرصت یافت تغییراتی در نظام داخلی ایجاد کند و فرماندهان و سران ایالتی را به فرمان خود درآورد.

زنی که عدالت را بازگرداند

ایرانیان روزهای تلخی را می گذرانند. خبر به قتل رسیدن ۱۸ شاهزاده به دست برادر، در همه جای ایران پخش شده بود، مردم دیگر از حاکمان دستور نمی گرفتند و بیشتر ساز خود را کوک می کردند.

از مالیات و خراج خسته شده بودند و با خود می گفتند برای چه باید به شاهانی خراج بدهند که به جای توجه به ملک و مملکت، به قتل و خونریزی خود مشغولند. این اخبار به گوش «پوراندهخت» هم رسیده بود، بنابراین بعد از آنکه دستور داد تا سکه هایی به نام او ضرب کنند و از نظر اقتصادی ثروتی را بین بزرگان پخش کرد تا آنها را همراه خود کند دستوری داد تا مردم نیز به آرامش نزدیک شوند.

او نامه هایی به همه حاکمان محلی نوشت و به آنها دستور داد که بقایای خراجی که از زمان پدرش برعهده مردم مانده بخشوده شوند. همین دستور، در روزهایی که همه خبرهای ناخوش می شنیدند کافی بود تا مردم را به قضاوت درباره او وادارد، چنان که بگویند این زن اهل عدل و داد است.

سپس «پوراندهخت» نامه های دیگری نوشت و آنها را این بار برای فرماندهانی که در نقاط مختلف مستقر شده بودند فرستاد. او خطاب به فرماندهان نشوخته بود: «این پادشاهی را نه به کشتن و قتل دیگران می توان نگاه داشت و نه با سپاه و قدرت لشکریان، تنها با عدل و داد است که می توان به اداره امور پرداخت و با انصاف، آن را پایدار کرد.

پادشاه دادگر می تواند ملک را محافظت کرده و نگاه دارد و فرقی میان زن یا مرد بودن او نیست، پس امید دارم از من چنان عدالت و دادگستری و انصاف ببینید که هیچ کس تاکنون ندیده باشد.»

بدین ترتیب نخستین زنی که در ایران پادشاهی کرد، چنین کار خود را آغاز کرد، او دستورات دیگری هم برای بهبود اوضاع داخلی داد، تلاش کرد تا از اختیارات سران ایالت ها چنان بکاهد که بتواند فاصله طبقاتی و تبعیض ها را کم کند، دستور داد تا کسانی که قتل و جنایت و خونریزی هایی برای کسب قدرت کرده بودند دستگیر و محاکمه شوند و آنهایی که در قتل «اردشیر سوم» دست داشتند را محکوم به اعدام کرد.

همچنین بودجه ای برای ساماندهی و بهسازی پل های شاهنشاهی اختصاص داد و دستور داد تا با کشاورزان به خوبی و نیکی رفتار کنند تا آنها در آرامش به کار خود مشغول شده و تولید رونقی دوباره بگیرد.

آرامشی که دوام نیاورد

هنوز نتوانسته بود ثمره آثار تصمیماتی که برای ایران گرفته بود را ببیند که احوالش ناخوش شد. آنچه همه مورخان نقل کرده اند این است که «پوراندهخت» به مرگ طبیعی از دنیا رفت. او نتوانست ۴۰ سالگی خود را ببیند.

البته روایتی هم نقل شده که «پوراندهخت» وقتی دید شرایط غالب بر ایران زمین چنان شده که نمی تواند از عهده ساماندهی آن برآید خود اعلام کرد که دیگر به سلطنت ادامه نمی دهد و کنار کشید اما حکیم ابوالقاسم فردوسی، پایان پادشاهی او را مرگ طبیعی اش عنوان کرده است.

با مرگ نخستین پادشاه زن ایران زمین، دوباره جدال بر سر تاج و تخت سر گرفت و وقتی «یزدگرد سوم» بر سر کار آمد دیگر کار از کار ساسانیان گذشته بود.

منبع: روزنامه گل
rouzegareno.ir

پنجم اسفند ماه آن سال بود، «قباد دوم» کودتایی به پا کرد و پدرش را با اتهاماتی مواجه ساخت که باید نزد بزرگان محاکمه می شد. گرچه «خسرو پرویز» توانست از خود دفاع هم بکند اما این دفاعیات چیزی از خشم پسرش نکاست. «قباد دوم» همه پسرانی که از «خسرو پرویز» به دنیا آمده بودند را فراخواند و با زور دستگیر کرد. پدرش را نیز که در آن زمان زندانی شده بود، فرا خواند و همه پسرانش را جلوی چشمان او از دم تیغ گذراند.

می گویند «قباد دوم» ۱۷ یا ۱۸ پسر خسرو پرویز که برادران خودش بودند را به قتل رساند و تاج شاهی بر سر نهاد. این آغازی برای روزگاران سقوط ساسانیان شد. «خسرو پرویز» نیز به دست یکی از نزدیکانش در زندان به قتل رسید.

با مرگ «خسرو پرویز» و در پی آن مرگ شک برانگیز «قباد دوم»، دوره ای ۶ ماهه آغاز شد که پر از خونریزی، جان طلبی و خونخواهی بود و اینگونه بود که مردم از آن همه ظلم و ستم ساسانیان به تنگ آمدند. در این روزها، «جوانشیر» بر تخت نشست اما اوضاع به گونه ای بود که سرداران و فرماندهان نظامی در یک شاهنشاهی آشوب زده و پریشان، هر یک مدعی تاج و تخت شده بودند و به رقابت با اشراف بر سر تاج شاهی می جنگیدند، در فاصله سال ۶۳۰ میلادی تا ۶۳۱ دست کم ۶ نفر خود را شاه نامیدند.

برای بزرگان و موبدان زرتشتی چاره ای جز متوسل شدن به این اعضای باقیمانده از خانواده شاه سابق نمانده بود، در این زمان «پوراندهخت» در «انشان» مستقر بود.

پوراندهخت نخستین پادشاه زن ساسانی

«پوراندهخت» ۳۹ یا ۴۰ ساله بود که تاج شاهنشاهی را بر سر نهاد. می گویند «پوراندهخت» قبی بلند داشت و زنی خوش رو بوده است. به جز آنچه در تاریخ بلعمی و طبری از او نقل کرده اند این زن را بیشتر از روی سکه هایی که ضرب کرد می شناسند.

گویی روزگارش چنان سریع به آخر رسیده که مورخان از ثبت آن بازمانده اند. با این حال، همان اندک ماه هایی که او بر تخت شاهی نشست را دوره تحکیم قدرت سلطنت و بازسازی شاهنشاهی ذکر کرده اند. او با احترام پدرش، سکه هایی از طلا ضرب کرد که قابل استفاده برای عموم نبود. دستور داد تا روی آن چنین بنویسند که «پوراتن بازگرداننده تخمه ایزدان». او درباریان و مردم را فراخواند و خطاب به آنها گفت: «نیت خیر دارم و به عدالت فرمان می دهم.»

سیاست خارجی را آرامش بخشید

تصمیمی که نخستین زن پادشاه در ایران برای آرام کردن اوضاع در امور خارجی گرفت، اعلام صلح به رومیان بود. در واقع او با امضای پیمان صلح با رومیان، برای آرام کردن اوضاع داخلی، زمان خرید.

«پوراندهخت» که می دانست رومیان و مسیحیان به دلیل حمله پدرش به اورشلیم و بیت المقدس و تاراج کلیساهای آنها، خشمگین و دلخورند، برای تحکیم پیمان صلح، تصمیم گرفت کاری کند که مسیحیان تحت تاثیر آن قرار بگیرند.

به همین دلیل دستور داد تا کاروانی فراهم شده و سفیری از جانب او رهسپار دربار امپراتور روم شود. او دستور داد تا صلیب مقدسی را که توسط پدرش به





کاساندان – کاساندانه یا کاساندرا

کاساندان تنها همسر کوروش بزرگ، شهبانوی ایران (ملکه جهان) دختر فرانسپه هخامنشی از نجبای پارس بود و پدر واجدش در چند نسل شاه پارسیان بودند. کاساندان ملکه ۲۸ کشور آسیای بوده و همواره در کنار همسرش کوروش بزرگ پادشاهی میکرد و پس از او نخستین فرد قدرتمند و سیاستمدار دربار هخامنشیان بشمار می آمده است. او ۵ فرزند با نام های کمبوجیه، بردیا، آتوسا، رکسانه و ارتیستونه داشت. هر یک از فرزندان کاساندان و کوروش بزرگ به نحوی در تاریخ هخامنشیان دارای نقش تعیین کننده داشته اند و از نشانه ها چنین بر می آید که آنها از تربیتی خاص برخوردار بودند. به گفته هرودوت: کاساندان در ۶ نوامبر ۵۳۹ پیش از میلاد درگذشت و هنگام مرگ وی در بابل ۶ روز همه به سوگواری همگانی فراخوان شدند. کاساندان پیش از کورش درگذشت و بعد از او کورش در اندوهی فراوان ماند و برای همیشه و به احترام همسرش تنهایی را برگزید. آرامگاه شهبانو کاساندانه در پاسارگاد، در کنار آرامگاه کوروش بزرگ میباشد



آتوسا

شهبانو ایران و یکی از برجسته ترین زنان در تاریخ ایران باستان است. وی دختر کوروش بزرگ و کاساندان، خواهر کمبوجیه، همسر داریوش یکم، و مادر خشایار شاه بود. آتوسا بانویی زیبا بود، هم شاعر و هم ادیب بود و به نوجوانان پارسی ادب پارسی و ارزش های ملی را آموزش میداد. به خاطر خرد و اندیشه نیکویش داریوش با ایشان در مسائل مملکتی و سرنوشت ساز مشورت میکرد و نیز به ایشان اعتماد کامل داشت. اگر داریوش به منطقه ای لشکر میکشید شورای سلطنت برای اداره امور کشور تشکیل میشد و رئیس و مافوق همه در راس شورای سلطنت شهبانو آتوسا بود. هرودوت در مورد زندگی سیاسی وی می گوید: آتوسا از قدرت فوق العاده ای برخوردار بود و علاقمند بود که در میدان کارزار نیز شوهرش را همراهی کند. وی همواره یاور فکری داریوش بزرگ بوده و چندین نبرد بزرگ را شخصا فرماندهی کرده و یا با نقشه های جنگی او انجام گرفته است.



پوروچیستا

پوروچیستا ششمین و کوچکترین فرزند زرتشت و سومین دختر اوست. معنی پوروچیستا یعنی بردانش. در گفتار زرتشت که برای ما باقی مانده است از او با پوروچیستا بیش از فرزندان دیگرش سخن و اندرز مانده است، یکی از مهمترین سخنان زرتشت با پوروچیستا درباره همسری با جاماسب حکیم، وزیر شاه گشتاسب و منجم و ستاره شناس معروف زمان است. زرتشت به دخترش می فرماید: پوروچیستا، جاماسب خواهان همسری با توست و تو را از من خواستگاری کرده است من او را برای همسری تو مناسب می دانم ولی تو با خرد مقدست مشورت کن بین آیا او را شایسته همسری خود می دانی یا نه؟ این گفتار زرتشت یک حقیقت مسلم را آشکار می سازد و آن این است که دختر در آئین زرتشت درانتخاب همسر آزاد است و عقیده پدر بر او تحمیل نمی گردد. همچنین قسمتی از اندرزنامه زرتشت به پوروچیستا در موقع گواه گیری او با جاماسب اکنون هنگام گواه گیری دختران و پسران زرتشتی از طرف موبد بازگو می گردد.

آزرم دخت

آزرم، آزرمی، (۶۳۰ م یا ۶۳۱ م) (به معنی دختر پیر نشدنی) شاهنشاه زن ایرانی و سی و دومین شاهنشاه ساسانی، دختر خسرو پرویز پسر هرمز پسر انوشیروان مشهور به دادگر که پس از خواهر خویش پوران دخت لشکریان او را در سال ۶۳۱ پس از زایش مسیح در تیسفون پادشاهی برداشتند. آزرمی دخت سی و دومین پادشاه ساسانی بود. فرمانروای خراسان، سپهبد فرخ هرمز که یکی از مدعیان جدی سلطنت بود، ملکه را به همسری خواست. در حالی که آزرمی دخت علنا وعده‌ی ازدواج به او داد، در نهران تدارک قتلش را دید (بنا به فرهنگ معین چون آزرمی دخت نمی‌توانست علنا مخالفت کند. رستم، پسر فرخ هرمز، به خون‌خواهی پدرش لشکر به پایتخت کشید و پس از سرنگونی آزرمی دخت، ملکه ساسانی را نابینا کرد. آزرمی دخت چهار ماه پادشاهی کرد. از کیفیت درگذشت این ملکه آگاهی درستی در دست نیست.



ماندان یا ماندانا

دختر آژی دهاک آخرین پادشاه ماد که همسر کمبوجیه بود و از این وصلت کوروش زاده شد او در تربیت و نیز انتقال قدرت به کوروش سهم بسیار موثری داشت. ماندان اولین آموزشگاه همگانی که در آن برگزیدگانی از پسران بودند بنیان مینهد که خود شخصا به دانش آموزان حقوق و قانون را می آموخت و به کوروش می آموخت که باید پایه و بنیان بیدادگری و بیدادی را ویران نماید و در هر حال یار و همیار زیردستان باشد. در این آموزشگاه فنون سوارکاری و تیراندازی و نبرد نیز آموزش داده میشد.



آذر ناهید

ملکه های امپراتوری ایران در زمان شاهنشاهی شاپور یکم بنیانگذار سلسله ساسانی. نام این ملکه بزرگ و اقتدارات دولتی او در قلمرو ایران در کتیبه های کعبه زرتشت در استان فارس بارها آمده است و او را ستایش کرده است.



سوسن

ملکه سوسن همسر یزدگرد سوم بود که بنا بدرخواست او یزدگرد شهر «جی» را که بعدها به نام یهودیه شهرت گرفت، بنا کرد و در آن مکان دین یهود (یهودیان) را سکنا داد. محله یهودی نشین همدان را هم همین ملکه بنا نمود. در لنجان نزدیکی اصفهان، یک مرکز دیگری مودجود می باشد که از آثار همین ملکه می باشد که با نام جدیدی بنام پیربرکان نامگذاری شده است.



Recent

2014

2013

2012

2011

2010

Born

ماراتن قسمت اول

همه مردم جهان با اصطلاح ماراتن آشنا نیستند که عبارتست از مسابقه‌ی دوی استقامت. المپیک یک مسابقه‌ی ورزشی در یونان باستان بود که پس از سده‌ها توقف از ۱۸۹۶ دوباره در سطح جهانی آغاز شد. در مسابقات المپیک باستانی که در دشتی به نام المپ انجام می‌شد، بر بنیاد یک افسانه، یک رشته ورزشی به نام دو ماراتن شکل گرفته بود که شرکت‌کنندگان در آن می‌بایست مسیری در حدود ۳۰ کیلومتر را می‌دویدند. ۳۰ کیلومتر، فاصله میان ماراتن در کرانه مدیترانه و محل گردهمایی مردم در میدان اصلی شهر آتن بود.

افسانه چنین می‌گفت که در جریان جنگی میان سپاهیان پرشمار داریوش بزرگ و اتحادیه آتن و اسپارت، در سال ۴۹۰ پ.م یونانی‌ها در منطقه ماراتن پیروز شدند. و داریوش مجبور به پذیرش شکست و عقب‌نشینی گشت. پس از این پیروزی، یک فرد آتنی مسافت ۳۰ کیلومتری ماراتن تا میدان اصلی شهر آتن را با شتاب پیموده و به محض رسیدن به آنجا فریاد زد: «آنها شکست خوردند».

همچنانکه اشاره شد، داریوش در جنگ‌های بزرگ ایونی با کمک ارتش غول‌پیکر خود پیروز شده بود. بار دیگر سیل پیشنهادات هم‌پیمانی از سوی دولت‌های اروپایی به دربار شوش فرستاده شده و تنها آتن و اسپارت برجای مانده بودند. در اینجا بیننده دو دستگی میان بزرگان آتن هستیم. گروهی رسماً اعلام کردند که برای دشمنی با اسپارت، باید با شاه بزرگ (آنطور که یونانیها می‌گفتند) هم‌پیمان شد. ولی گروه دیگر که با دموکراسی مخالف بودند، نظری وارون آن داشته و خواهان همبستگی با اسپارت بر ضد ایران بودند. در این زمان هیپیاَس فرمانروای آتن که هوادار ایران بود سرنگون گشته و به

ایران آمده بود. او و دیگر یونانیان مقیم شوش که حالا یک جمعیت مهاجر بزرگ را تشکیل می‌دادند رسماً از شاه بزرگ می‌خواستند تا از جناح هوادار ایران در آتن پشتیبانی کند. داریوش که حالا شاید ۷۲ سال سن داشت به مردونیه، داماد خود دستور داد تا آتن را از راه دریا محاصره کند. بدین شکل مخالفان هم‌پیمانی با ایران خود را در خطر دیده و موضع‌شان تضعیف می‌شد. ولی آنطور که هرودوت می‌گوید، نیروی مردونیه دچار توفانی سهمگین در آکنته و در کنار کوه‌های آتوس شده و بخش بزرگی از سپاهش از میان رفت و تنها توانست اقوامی از آن سرزمین را به زیر فرمان شاهنشاه ببرد. یکسال بعد نیروی دریایی ایران با چند صد ناو جنگی به فرماندهی داتیس از ماد، از راه دریا به سمت آتن حرکت کرد و آن را به محاصره دریایی درآورد. بنابر نوشته هرودوت در راه گذشت از جزیره دلس مردمان این جزیره از ترس ایرانیان راه فرار پیش گرفتند ولی داتیس به مردم شهر چنین گفت: پادشاه گفته: به سرزمینی که دو خدای فرخنده در آن به دنیا آمده نه به خاک و نه به ساکنان آن آسیبی نباید

رساند. پس به خانه‌های خود بازگردید و به زراعت در سرزمین خود سرگرم شوید».

و سپس به دستور داتیس، تشریفاتی دینی برای معبد مقدس و سرشناس دلس انجام گرفت تا احترام ایرانیان به یونانیان نیز اثبات شود. اسپارت خود را درگیر ماجرا نکرد. آنان به پیغامبران آتنی پاسخ دادند که به کمک شما خواهیم شتافت ولی در عمل آنقدر دیر حرکت کردند که پس از پایان کار رسیدند. یک درگیری با مردمان اریتره در یونان روی داد که به اسارت جنگجویان آنان انجامید. ولی شاهنشاه از مجازات آنان درگذشته و آنان را در ۳۵ کیلومتری شوش در کنار یک چاه نفت که کار حفاری در آنجا انجام می‌شد، اسکان داد.

برای آنکه بتوانیم راستی را از درون نوشتار پر از افسانه هرودوت بیرون بکشیم، باید با جغرافیای یونان آشنا باشیم. شبه جزیره آتیک که شهر آتن در آن قرار دارد از سه سوی شرق، غرب و جنوب در کنار دریاست. نیروی دریایی ایران به فرماندهی داتیس از سوی شرق به آتیک یورش برد. همان جایی که بدان ساحل ماراتن می‌گفتند و در کنار دشتی به نام ماراتن قرار داشت. نخستین نکته همینجاست. چرا شرق؟ با نگاهی به نقشه می‌بینیم که آتن از سوی غرب فاصله کمتری با دریا دارد. سپاهیان هخامنشی اگر به آسانی در ساحل ماراتن پیاده می‌شدند می‌بایست ۳۰ کیلومتر را طی می‌کردند تا به آتن برسند. درحالیکه در غرب فاصله بسیار کمتر بود. و این انتخاب از نظر استراتژی جنگی نادرست است. هنگامی که به نوشته هرودوت نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که آتنی‌ها شهر را رها کرده و خود را به ماراتن می‌رسانند تا نگذارند سپاهیان ایران اصلاً به خاک آتیک وارد شوند. جنگی سخت آغاز می‌شود که در آن در جبهه میانی پیروزی با ایران و در دو جناح چپ و راست چیرگی با آتن است. در این اوضاع است که ناگهان هرودوت پیروزی غیرمنتظره یونانیان را اعلام می‌کند، به این شکل که سپاه هخامنشی به سوی دریا بازگشته و با شتاب بر ناوگان خود سوار می‌شوند. ولی خود هرودوت سر نخ خوبی به ما می‌دهد. او می‌نویسد: «شخصی از یونانی‌ها در بلندترین نقطه از آتیک، سپری بلند کرده بود تا خالی بودن آتن از مدافع را به آگاهی پارسیان برساند»

اگر جریان جنگ را در نظر بگیریم که در آن برتری کامل از آن یونان نیست، و گفته خود هرودوت را ملاک قرار دهیم که یک یونانی در میانه جنگ، به سپاه ایران علامت می‌دهد، آنگاه پی خواهیم برد که بازگشت سپاهیان ایران به دریا و سوار شدنشان بر ناوگان، نه عقب‌نشینی ناشی از یک شکست، بلکه کرداری است بر اساس یک استراتژی جنگی هدفمند. ادامه دارد....

نویسنده: بهرام روشن ضمیر

منابع

آلبرت اومستد: تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه محمد مقدم پیر بریان: تاریخ امپراتوری هخامنشی، ترجمه ناهید فروغان ن.بخترتاش: حکومتی که برای جهان دستور مینوشت

Like . Comment





تارنماهای سودمند:

ویکتور هوگو



از میان دو واژه ی انسان و انسانیت
اولی در میان کوچه ها و دومی در
لابلای کتاب ها سرگردان است



بهرام روشن ضمیر

برنده "جایزه نوروز" بنیاد میراث پاسارگاد

به عنوان بهترین شخصیت میراث فرهنگی سال ۲۰۱۳-۱۳۹۲



حاصل کار پژوهشی بهرام روشن ضمیر در این سالها بیست مقاله پژوهشی و بیش از پنجاه یادداشت چاپ شده در نشریات و همچنین سخنرانی در دانشگاهها، مراکز پژوهشی، بنیادها و نهادها و کانون های فرهنگی، آموزشی، فرهنگسراهای شهرداری و رادیو بوده است.

از سال ۱۳۸۶ تا کنون بهرام روشن ضمیر جوایزی را از دانشگاه های فنی دانشگاه تهران، دانشگاه الزهراء و انجمن فرهنگی ایران زمین دریافت کرده است. این جوایز به پاس تلاش های او برای فرهنگ ایران بوده است.

Like . Comment



حتی کسانی که باور دارند که سرنوشت همه از پیش نوشته شده و دگر پذیر نیست هنگام گذشتن از خیابان دو سوی آن را نگاه میکنند .

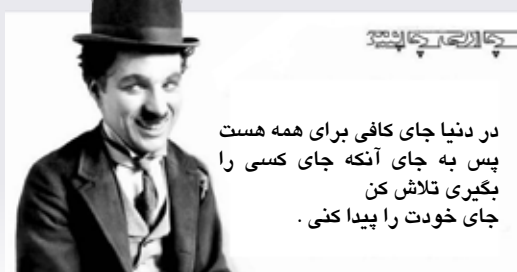
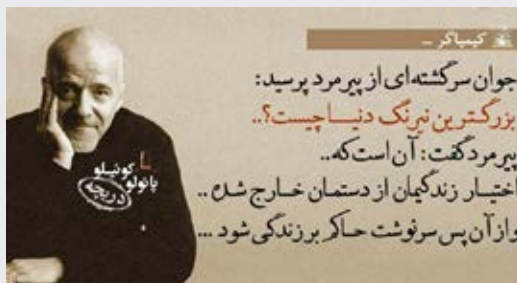
استیون هاوکینگ

تارنماهای سودمند:

از آدم ها بت نسازید، این خیانت است هم به خودتان،
هم به خودشان، خدایی می شوند که خدایی کردن
نمیدانند! و شما در آخر می شوید، سر تا پا کافر خدای
خود ساخته



Like . Comment



ما چقدر به سادگیه
نیاکان خود خندیدیم،
روزی می آید که
آیندگان به
خرافات ما خواهند
خندید

صادق هدایت

سیمرغ

کتابنامه:

- ۱- احمد نوری: نوشتار سیمرغ در ادبیات ایران، مجله‌ی فرهنگی-اجتماعی وهومن، سال هفتم، شماره‌ی چهاردهم
- ۲- احمد تفضلی: مینو خرد
- ۳- ابراهیم پورداوود: ادبیات مزدیسنا- پشت‌ها، ج. ۱ و ۲، از سلسله انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی- بمبئی و ایران لیگ از نفقه‌ی پشتوتن مارکار
- ۴- تفسیر ابن عربی، ج ۲
- ۵- جلیل دوستخواه: اوستا نامه ی مینوی زرتشتیان، ج. ۲، انتشارات مروارید
- ۶- شاهنامه ی حکیم ابوالقاسم فردوسی، انتشارات جاویدان
- ۷- کشف الأسرار و عدۀ الأبرار، ج ۹
- ۸- محمد معین: فرهنگ فارسی
- ۹- مرتضی خوشخو: میوه های
- و ..

از این روی می توان چنین نتیجه گرفت که سیمرغ شاهنامه، سیمرغ و وارغن و کرشپتر اوستا را یک جا به نمود گذاشته است. در واقع فردوسی بزرگ با تجربه اندوزی خود در دوره ای که زرتشتی و بیان فرهنگ پربار آن، حکم مرگ را برای سراینده ی پیشین شاهنامه، دقیقی شاعر دربرداشت، اسطوره ی زرتشتی و ایران باستان را با دانایی بی مانند خود رواج داد.

لانه ی سیمرغ در شاهنامه، اوستا و اسطوره ی زرتشتی بسیاری نگاشته اند سیمرغ شاهنامه لانه در البرز کوه دارد که فردوسی از آن کوه هُند که به گفته ی دکتر محمد معین همان هند آشنایمان است، نیز یاد می کند. اما البرز اسطوره های شاهنامه و ایران باستان کجاست که نزدیک هند می نماید؟

در فصل ۱۳ بندش چنین آمده است: دریا ی فراخکرت از طرف دامنه ی جنوبی البرز ثلث زمین را فرا گرفته از این جهت است که فراخکرت نامیده شد... و در کرده ی ۶ تیریشنت: آنگاه تشت درخشان از اقیانوس فراخکرت برخاست بعد از آن مه از آن طرف هند از کوهی که در میان اقیانوس فراخکرت واقع است بلند گردید.

با توجه به این نشانه ها چنین برمی آید که جغرافیای اساطیری ترسیم گشته توسط پژوهشگر گرامی مهرداد بهار همچنان استوارترین ترسیم از زمین اساطیر است. در تصویر او البرز کوهی است که گرداگرد کره ی زبرین زمین رشته های آن قطر مورب زمین است و دریا ی فراخکرت در دامنه هاست که سمت جنوب کره ی زمین قرار دارند یعنی به تقریب می بخشی از فراخکرت فراخ اساطیر می باشد و این گونه جایگاه لانه ی سیمرغ است به گفته ی فردوسی با کوهی در هند اوستا بر درخت ویسپوبیش (vispobish) در دریا ی

درخت سیمرغ که در وسط دریا ی فراخکرت برپاست داروهای موثر است و آن را که ویسپوبیش (همه را کلیه ی گیاه ها نهاده شده است... (رشن یشنت بند ۱۷) سیمرغ در نامه ی پهلوی مینو خرد می خوانیم: درخت هرویسپ تخمه که جد بیش (ضد گزند) روی آن برمی خیزد هزار شاخه از آن می روید شاخه از آن شکسته تخم های آن بر زمین ریزد هرویسپ تخمه فرو ریخته گردآوری نموده تخم ها به واسطه ی وی با باران فرومی ۶۲ بندهای ۴۲-۳۷) ای از شاهنامه که استاد پورداوود

اگر هم تو ای رشن پاک در بالای آن (درختی که) دارای داروهای نیک و درمان بخش) خوانند و در آن تخم های در مورد چگونگی ارتباط این درخت و آشیانه ی سین مرو (سیمرغ) در بالای خوانندش می باشد هر وقت که سیمرغ از و هر وقت که به روی آن فرود می آید هزار مرغ دیگری به نام چمروش تخم هایی که از به آب اندازد که از آنجا تشت، آب برمی گیرد. انواع ریزد (و گیاهان گوناگون) می روید. (مینو خرد فصل نمودی از ارتباط مکان زندگی سیمرغ و دریا در نسخه خود آن را دیده اند نیز به چشم می آید:

از آن جایگه بازگشتن نمود _____ که _____ نزدیک دریا ی سیرنگ بود در برخی از سروده ها در ادبیات پارسی سیرنگ به جای سیمرغ به کار برده می شود. ادامه این دیدگاه ها را کمی دگرگون می سازد:

چو سیمرغ را بچه شد گرسنه _____ به پرواز برشد بلند از بَته شاید بسیاری که خانه ی سیمرغ را غیر درخت دانسته اند قافیه های بیت را به تلفظ امروزی خوانده و یا درختی به نام بَته را نمی شناختند.

در فرهنگ معین واژه ی گرسنه با آوانگار *gorsane* به کار رفته است که با وزن بیت و واژه ی بَته هماهنگی دارد نه بَته که اتفاقاً یکی از معنی های آن خانه است و به راستی تلفظ گرسنه از وزن بیت می اندازد. با توجه به این که درخت بَته یا پسته ی وحشی درختی بلند قامت است که در ارتفاعات کوهستان های نیمه خشک می روید این حدس را که لانه ی سیمرغ شاهنامه بر درختی در البرز کوه در هند بوده به یقین نزدیک و نزدیک تر می سازد. از سوی دیگر افزون بر میوه های آن که در درمان سرفه و بیماری های معده سودمند است شیره ی این درخت که سقز است کاربردهای دارویی و غذایی دارد. برخی نیز روش تکثیر و انتشار بذر آن در طبیعت را توسط پرندگان می دانند. همه ی زرتشتی را به یادمان می آورد.

ادامه دارد....



موبدیار پریا ماوندی

موبدیار پریا ماوندی زاده ۱۳۶۴ در یزد. ساکن ایران، شهر کرج. دارنده ی مدرک کارشناسی ریاضی از دانشگاه خواجه نصیر طوسی و کارشناسی ارشد آنالیز ریاضی از دانشگاه صنعتی امیرکبیر (پلی تکنیک تهران). مشغول به کار در بانک پاسارگاد نگارش نوشتارهای بسیار در زمینه دین زرتشتی و زبان و فرهنگ ایران باستان برای دوره های گوناگون همایش اوستاخوانی و گاتاشناسی مانتره و مجله ها و ماهنامه های گوناگون چون فروهر، پارس نامه، پورچیستا و...

عضو علی البدل هیئت مدیره کانون دانشجویان زرتشتی گردش ۱۹ و هیئت مدیره سازمان جوانان زرتشتی (فروهر) (۱۳۹۳)

در سال ۱۳۲۶ گردآمده ای از سروده ها و نمایشنامه و داستانهایش در دفتری بنام هدیه فروردین ۱۳۲۶ به چاپ رسید.

۱۸ ساله بود که به دنیای آموزش و فرهنگ پا نهاد. نخست از ریاست دبستانی در کوچه بیوک یزد آغاز کرد. سپس سه سالی در دبیرستان کیخسروی یزد دبیر بود و ضمن آن معاونت آقای دکتر جهانخش دارووالا نماینده انجمن اکابر صاحبان پارسیان هند و سرپرستی سیزده دبستان پسرانه در دهات پیرامون یزد و اردکان و تفت را به عهده گرفت. در همین دوران با جمعی از دوستان در منزل پدری سازمان جوانان زرتشتی یزد را بنیاد گذاشت.

در سال ۱۳۳۴ خورشیدی با خانم فرنگیس کیخسرو جهانیان پیوند زناشویی بست که حاصل این پیوند سه فرزند با نامهای میترا و ماندانا و آرمیتا میباشد. در ۲۲ سالگی برای ادامه آموزش دانشگاهی به تهران رفت و در کنار تحصیل، در دبیرستان فیروزبهرام تهران مشغول به کار شد و مدت ۲۷ سال با سمتهای دبیری، نظامت و معاونت به خدمت فرهنگی خود ادامه داد و در پایان با ۳۱ سال سابقه خدمت در فرهنگ بازنشسته شد.

در همین دوران پنج کتاب درسی بنام دین آموز را به چاپ رساند که سالها در کلاسهای دینی زرتشتی مورد استفاده قرار میگرفت پس از بازنشستگی از آموزش و پرورش بیش از ده سال ریاست کارخانجات اشتاد موتورز شیراز را به عهده گرفت. دو سال پس از انقلاب به کانادا رفت و پس از آن به آمریکا مهاجرت کرد و آنجا را خانه دوم خود خواند.

او همواره چه در ایران و یا آمریکا در کارهای جماعتی شرکت داشت و به جامعه خود خدمت میکرد. در ایران عضو فعال گروه جوانان زرتشتی تهران، رئیس باشگاه زرتشتیان تهران، عضو هیئت مدیره سازمان فروهر تهران و در آمریکا به عنوان عضو افتخاری کنکاش موبدان آمریکای شمالی فعالیت کرد.

دلپستی او به جامعه زرتشتی و ضرورت نگهداری مکانی ثابت برای این جامعه در شمال کالیفرنیا او را بر آن داشت که به فکر چاره جویی افتاده، با پشتیبانی تعدادی از دلسوزان جامعه گروه زنهارداران با هدف جمع آوری سرمایه و حفظ و تداوم مالکیت در مهر شمال کالیفرنیا پایه گذاری شد

سروده ها نمایشنامه ها مقالات ماهنامه ها و کتابهایی که ایشان به نوشتار در آورده اند در برگزیده تاریخ فلسفه زبان سنتها و جشنهای ما زرتشتیان در سده گذشته و گنجینه ایست پر ارزش در خدمت پویایی زرتشتیان و دوستداران این فرهنگ

لیست نوشتارها

هدیه فروردین ۱۳۲۶

دین آموز در پنج جلد

داستانهای دینی برای کودکان در پنج جلد

خاطرات ۳۶۵ روز

زندگی نامه استاد پورداوود

گلبرگها - گهنبار و زیارتگاهها

سه کتاب داستان کودکانه - آقا بیژن عمو نوروز مهرگان

یادنامه میرزا سروش لهراسب

لالایی ۲۰۱

شور شیدا ۲۰۱

بخش دوم خاطرات ۳۶۵ روز یا خاطرات فرهنگی من

گلهایی از گلزار دین و فرهنگ ایران

زندگی نامه دهشمنند ارجمند موبد مهربان موبد جمشید زرتشتی

بر ما چه گذشت

زبان دری و نوشتار دین دبیره

بزرگان سخن

نوشتار : آرمیتا پیشدادی



حق شناسی ستایش کار است پاس خدمت سیاس دادار است

در روز بیست و سوم (۲۳) اگوست ۲۰۱۴، سببی شد که به همت فرزانه آقای بوذرجمهر بید آبادی و همکاری انجمن هفدهم زرتشتیان شمال کالیفرنیا گرد هم آیییم و از خدمات نویسنده و آموزگار ارجمندمان، آقای جمشید پیشدادی قدردانی کنیم

برنامه با اوستا خوانی دل نشین خانم شیرین هخامنشی، و اعلام آمادگی ایشان برای خواندن اوستا و اجرای مراسم مذهبی در شمال کالیفرنیا آغاز شد. در ابتدا، با نمایش تصویری کوتاهی از زندگی و تاریخچه خدمات فرهنگی و اجتماعی و آثار و کتابهای جمشید پیشدادی، سعی بر آن شد که شرکت کنندگان هر چه بیشتر با او آشنا شوند. سپس دختر ایشان به نمایندگی از خانواده، شرح کوتاهی از اخلاقیات و باورهای او را با گردآمدگان در میان نهاد.

سرکار خانم پریناز کیانیان گرداننده جشن، با شوخ طبعی و استفاده هشیارانه از چکیده ای از نوشتارهای نویسنده، موجبات آشنایی بیشتر گردآمدگان را با افکار و آثار ایشان فراهم آورده و برنامه را به بهترین شکل اداره نمودند جشن با رقص زیبایی مزین به نوای محلی، بوسیله نوه دختری آقای پیشدادی ادامه یافت و دیگر نوه ها با سرودن شعر، یاد آوری خاطرات و کلمه جگامه ای از پدر بزرگ، زحماتش را ارج نهادند و دلش را شاد کردند

سخنرانان برنامه، فرزنانگان دکتر داراب بزرگچی، دکتر جمشید جمشیدیان، آقای پیمان غیبی، و آقای شهریار فرحزادی با یاد آوری خاطرات، بیان تجربیات، و شرح تاثیر آموزش های ایشان، سعی بر آن کردند که هدف نهایی این خدمتگذار را که چیزی جز بویایی و سرافرازی زرتشتیان نیست یادآور شوند و سباسب دارند

گاتها خوانی توسط خانم شهروش هیرید با آوایی دل نشین، قدر دانی از خانم فرنگیس جهانیان بواسطه پشتیبانی بیدریغ ایشان از همسر و تقدیم هدیه ای به هر دو عزیز از سوی آقای بید آبادی، و نمایش تصویری، بر روی دکلمه زیبای شعر اتحاد از سروده های آقای پیشدادی در سن ۱۹ سالگی، از دیگر برنامه های دلپذیر این جشن بودند. در پایان پلاک فرو هر از سوی انجمن هفدهم شمال کالیفرنیا به آقای پیشدادی پیشکش شد

آنچه بیش از همه در قلب و اندیشه اجرا کنندگان و سخنرانان این بزرگداشت جلوه گر بود، تشویق نسل جوان به همبستگی و کوشش در راه پیشرفت و سرافرازی روز افزون جامعه زرتشتی خارج از کشور است، ما و آیندگانمان اکنون بیش از هر زمان نیاز به خدمتگذارانی داریم دلسوز و فرهیخته تا با خردمندی و پایداری، پاسدار فرهنگ، آداب و رسوم و اخلاقیات این جامعه باشند بشود که با بزرگداشت خدمتگذاران این جامعه شعله عشق به خدمت و همکاری را در قلبهایمان زنده نگاهداریم

ما جوانان حلقه زنجیر میمانیم تک ز اتفاق ما یکی زنجیر آهن میشود
هما زور بیم

آقای جمشید پیشدادی از پدری بنام رستم و مادری بنام زربانو در سال ۱۳۰۲ خورشیدی برابر با سال ۱۹۲۳ میلادی در شهر یزد چشم به دنیا گشود. از سن ۱۵ سالگی شعر میسرود و به سبب دلپستی فراوانی که به فرهنگ و آیین زرتشتی داشت در سن ۱۶ سالگی چنین سرود:

دل من دین زرتشتی گزیده
تم سدره میان کشتی گزیده
سرود گاتها و یشت و وستا
ز می جامی ز زر مشتی گزیده



<http://www.beytoote.com>
<http://www.aftabir.com>
<http://www.radiofarda.com>



کارگردانان زن ایرانی، رکورد داران سینمای ایران

رخشان بنی اعتماد

از مادر زاده نشده کسی که جلوی فیلم سازی مرا بگیرد



رخشان بنی اعتماد (زاده ۱۳۲۳)، کارگردان فیلم‌نامه‌نویس و تهیه‌کننده ایرانی. رخشان بنی اعتماد در سال ۱۳۳۳ در تهران زاده شد. او در رشته کارگردانی سینما در دانشکده هنرهای دراماتیک تهران (دانشکده سینما و تئاتر) تحصیل کرد. وی از سال ۱۳۵۲ با سمت منشی‌صحنه در تلویزیون مشغول به کار شد و تا سال ۱۳۵۹ چند فیلم مستند کوتاه را کارگردانی کرد. رخشان بنی اعتماد فعالیت سینمایی خود را از سال ۱۳۶۰ به عنوان منشی‌صحنه فیلم «آفتاب نشین‌ها» و فیلم «گل‌های داوودی» آغاز کرد.

با کارگردانی فیلم «خارج از محدوده» در سال ۱۳۶۶ کارگردانی فیلم‌های بلند را آغاز کرد. سپس فیلم‌نامه «زرد تناری» را



نوشت و کارگردانی آن را نیز خود انجام داد. با نوشتن فیلم‌نامه فیلم «نرگس» و کارگردانی آن با همکاری فریدون جیرانی، در سال ۱۳۷۰ به عنوان بهترین کارگردان در دهمین جشنواره فیلم فجر برگزیده شد. پس از آن، فیلم‌های «روسری آبی»، «بانوی اردیبهشت»، «نرگس»، «زیر پوست شهر» و «خون بازی» برای وی افتخارات و جایزه‌های بیشتری به ارمغان آورد. بنی اعتماد با جهانگیر کوثری (مدیر تولید و مفسر ورزش) ازدواج کرده است و دخترشان، باران کوثری بازیگر است.



رخشان بنی اعتماد که بسیاری او را مهمترین و بزرگترین کارگردان زن سینمای ایران می‌دانند، پس از ۷ سال دوری از سینما با فیلم «قصه‌ها» در سی و دومین دوره جشنواره فیلم فجر حضور دارد. فیلم «قصه‌ها» در واقع ۷ فیلم کوتاه است که بنی اعتماد با یک ابتکار جالب در این فیلم به سراغ آدم‌ها و شخصیت‌های فیلم‌های گذشته خود رفته است و سرنوشت شخصیت‌ها و آدم‌های «روسری آبی»، «زیر پوست شهر»، «گیلانه»، «خارج از محدوده» و ... را نمایش می‌دهد.

ایزه بهترین فیلمنامه و نیز، یکی از مهمترین فستیوال‌های سینمایی جهان برای فیلم قصه‌ها، به رخشان بنی اعتماد تعلق گرفت، فیلمی که در چند اپیزود ساخته شده است و شخصیت‌های فیلم‌های قبلی بنی اعتماد در آن حضور دارند.

قصه‌ها در دولت محمود احمدی نژاد و با پروانه ساخت فیلم ویدئویی ساخته شد اما اولین نمایش آن در فستیوال فیلم فجر سال گذشته بود که هم مورد توجه تماشاگران قرار گرفت و هم رسانه‌های تند رو.

رخشان بنی اعتماد در طول بیش از ۲۵ سال نایب‌بری‌ها و ناروایی‌های اجتماعی را در فیلم‌های خود بازتاب داده و دوربین او همواره نسبت به ناسامانی اجتماعی حساس بوده است. از این نظر تماشای فیلم‌های او برای کسانی که به سیر و سرنوشت واقعی جامعه ایران علاقه‌مند هستند، فرصتی گرانبهاست. آن برونه، مستندساز و منتقد فرانسوی، در کتابی که به تازگی انتشار یافته، به تفصیل به زندگی و کار رخشان بنی‌اعتماد پرداخته است.

تردیدی نیست که سرشت پرسشگر و معترض فیلم‌های این سینماگر انگیزه‌ای مهم در نگارش کتاب بوده است. نام فرعی کتاب، یعنی "یک پاسیوناریای ایرانی"، تلمیحی است به نام لاپاسیوناریا، شیرزنی دلاور که در مبارزات جناح چپ جمهوری خواهان در جریان جنگ داخلی اسپانیا (۱۹۳۸-۱۹۳۴) نقش برجسته‌ای ایفا کرد.

برونه رخشان بنی‌اعتماد را بانوی بزرگ سینمای ایران خوانده و او را با برترین سینماگران زن دنیا قابل قیاس دانسته است.

تعهد اجتماعی و شجاعت این فیلمساز در طرح مسائل بنیادین جامعه ستایش‌انگیز است. کتاب به ویژه به وضعیت زنان در سینمای ایران و جایگاه بنی‌اعتماد در



میان آنان توجه نشان می‌دهد. بنی‌اعتماد هر فیلم خود را با انگیزه‌های انسانی و به امید دگرگونی شرایط ناگوار جامعه خلق کرده، و با هر فیلم نگاه کاوشگر او با دقت و ژرف‌بینی بیشتری به اعماق جامعه نظر دوخته است.

در نخستین بخش کتاب مروری شتابزده بر سینمای ایران آمده است. این پیشگفتار با وجود کمبودهای جدی و برخی لغزش‌های آشکار، جایگاه بنی‌اعتماد را در سینمای امروز ایران روشن می‌کند.

رخشان بنی‌اعتماد تا کنون ده فیلم بلند ساخته است که آلن برونه در کتاب خود یکایک آنها را در فصل‌های جداگانه معرفی و تحلیل می‌کند. نویسنده در رابطه با هر فیلم نکات مهمی را در شناخت جامعه ایران و نقش سینما در بازتاب مسائل آن به میان می‌آورد. کتاب با درج برخی از گفت‌وگوهای رخشان بنی‌اعتماد با رسانه‌های داخلی و خارجی و همچنین بازنشر نقدهایی درباره کارهای سینمایی او به شناخت سیمای این هنرمند کمک می‌کند.



موشها رکورد شکستند

با عبور از مرز فروش ۸ میلیاردی، فیلم سینمایی شهرموشها ۲ رکورد فروش فیلم‌های سینمای ایران را شکست.

به گزارش مرکز خبری شهرموشها (موشنا)؛ با اعلام فروش ۶۰ میلیون تومانی روز سه‌شنبه ۱۵ مهر ۱۳۹۳ در سینماهای تهران، مجموع فروش فیلم سینمایی شهرموشها ۲ از مرز ۸ میلیارد تومان گذشت. علی سرتیپی یکی از تهیه‌کنندگان فیلم سینمایی شهر موشها با اعلام این خبر گفت: «این میزان فروش کمی بیش‌تر از فروش فیلم سینمایی اخراجی‌های ۲ بوده و عملاً از امروز فیلم سینمایی شهرموشها ۲ پرفروش‌ترین فیلم تاریخ سینمای ایران است.»

او همچنین اضافه کرد: «خوشبختانه روند خوب فروش این فیلم همچنان ادامه دارد و شب گذشته در تهران ۶۰ میلیون تومان فروش داشته است و امیدوارم با توجه به برنامه‌ریزی که برای حضور مدارس در سینماها شده است، شاهد تأثیر مثبتی در فروش این فیلم باشیم.»

پیش از این فیلم سینمایی اخراجی‌های ۲ به کارگردانی مسعود ده‌نمکی در صدر جدول پرفروش‌های تاریخ سینمای ایران قرار گرفته بود.

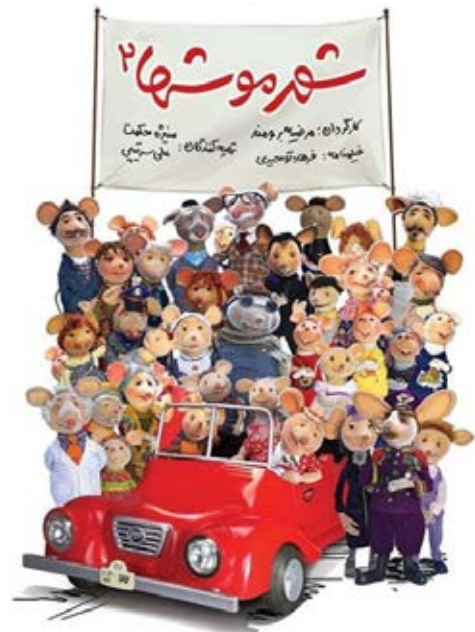
اعلام این رکوردشکنی در حالی صورت گرفت که چند روز پیش حبیب‌الله کاسه‌ساز، تهیه‌کننده فیلم سینمایی اخراجی‌ها در پیامی، پیشاپیش رکورد شکنی شهرموشها ۲ را به تهیه‌کنندگان و کارگردان این فیلم تبریک گفته بود.

شهرموشها ۲ همچنان در سینماهای سراسر کشور در حال اکران است و طبق گزارش‌های رسیده به موشنا، استقبال گسترده‌ی علاقه‌مندان از این فیلم بخصوص در شهرستان‌ها موجب رونق سینماها که بعضاً حتی مدت‌ها تعطیل بوده‌اند، شده است.



مرضیه برومند (زاده ۱۷ خرداد ۱۳۳۰ [۱]) در تهران - کارگردان، بازیگر و عروسک گردان ایرانی است. وی کارشناسی هنرهای نمایشی از دانشکده هنرهای زیبای [۲] دانشگاه تهران دارد.

او خواهر راضیه برومند گوینده، بازیگر و نویسنده، و همچنین خواهر احترام برومند مجری و بازیگر، و خواهرزن داوود رشیدی می‌باشد.



تشریح

در این جشن، طی شدن بلندترین شب سال و به دنبال آن بلندتر شدن طول روزها در نیم کره شمالی، که مصادف با انقلاب زمستانی است، گرامی داشته می‌شود. یلدا به زمان بین غروب آفتاب از ۳۰ آذر (آخرین روز پاییز) تا طلوع آفتاب در اول ماه دی (نخستین روز زمستان) گفته می‌شود. خانواده‌های ایرانی در شب یلدا، معمولاً شامی فاخر و همچنین انواع میوه‌ها و رایجتر از همه هندوانه را مهیا و دور هم صرف میکنند. پس از صرف تناولات، قصه‌گویی پیرت‌ها برای دیگر اعضای فامیل و همچنین فال‌گیری با دیوان حافظ رایج است.

شباهت یلدا با جشن‌های دیگر اقوام

جشن انقلاب زمستانی در بین دیگر اقوام باستان نیز رایج بوده است. در روم باستان و همزمان با ترویج مسیحیت، پرستش سول اینویکتوس (خورشید شکست ناپذیر) ایزد پاگان رومی بسیار شایع بود و رومیان میلاد او را در زمان انقلاب زمستانی جشن میگرفتند. سول اینویکتوس در آیین میترائیسم رومی نیز نقشی ویژه داشت و حتی میتراس (معادل یونانی میترا ایزد باستان ایرانی) لقب خورشید شکست ناپذیر را داشت. محققان معتقدند که مسیحیت غربی چارچوب اصلی خود را که به این دین پایداری و شکل بخشیده به مذاهب پیش از مسیحیت روم باستان از جمله میترائیسم مدیون است و برای نمونه تقویم کلیساها، بسیاری از بقایای مراسم و جشنهای پیش از مسیحیت بخصوص کریسمس را در خود نگاه داشته است و کریسمس به عنوان آمیزه‌ای از جشن‌های ساتورنالی و زایش میترا در روم باستان در زمان قرن چهارم میلادی با رسمی شدن آیین مسیحیت و به فرمان کنستانتین به عنوان زادروز رسمی مسیح در نظر گرفته شد. هنگام توسعه آیین‌های رازورزی در اروپا و سرزمین‌های تحت فرمانروایی امپراتوری روم و پیش از پذیرفتن آیین مسیحیت، رومیان هر ساله در روز ۱۷ دسامبر در جشنی به نام ساتورنالیبا به سیاره کیوان (ساترن)، ایزد باستانی زراعت، احترام می‌نهادند. این جشن تا هفت روز ادامه می‌یافت و انقلاب زمستانی را شامل می‌شد. از آنجا که رومیان از گاهشماری یولیانی در محاسبات خود استفاده می‌کردند روز انقلاب زمستانی به جای ۲۱ یا ۲۲ دسامبر حدوداً در ۲۵ دسامبر واقع می‌شد.

بعضی دانشمندان نام سده را گرفته شده از صد می‌دانند. ابوریحان بیرونی می‌نویسد: «سده گویند یعنی صد و آن یادگار اردشیر بابکان است و در علت و سبب این جشن گفته‌اند که هرگاه روزها و شب‌ها را جداگانه بشمارند، میان آن و آخر سال عدد صد بدست می‌آید و برخی گویند علت این است که در این روز زادگان کیومرث - پدر نخستین - درست صدتن شدند و یکی از خود را بر همه پادشاه گردانیدند و برخی برآند که در این روز فرزندان مثنی و مشیانه به صد رسیدند و نیز آمده: «شمار فرزندان آدم ابوالبشر در این روز به صد رسید.»

نظر دیگر اینکه سده معروف، صدمین روز زمستان است. از ابتدای زمستان (اول آبان ماه) تا ۱۰ بهمن که جشن سده‌است صد روز، و از ۱۰ بهمن تا نوروز و اول بهار ۵۰ روز و ۵۰ شب بوده‌است. و به علت اینکه از این روز به بعد انسان به آتش دست پیدا کرده‌است شب هم مانند روز روشن و گرم و زنده‌است شب‌ها هم شمرده می‌شوند. یکی دیگر از دلایل گرامی‌داشت این شب این است که ایرانیان دو ماه میانی زمستان را، همان دی و بهمن را، بسیار سخت و هنگام نیرومند گشتن اهریمن می‌دانستند و برای پایان یافتن این دو ماه نیایش‌های ویژه‌ای برگزار می‌کردند. از شب چله که چله بزرگ نیز نامیده می‌شد و در آن مهر برای مبارزه با اهریمن دوباره زاده شده بود تا شب دهم بهمن ماه که جشن سده و چله کوچک نامیده می‌شد برابر ۴۰ روز است. و به سبب اینکه آتش (مظهر گرما و نور و زندگی) در روز سده کشف شده بود و وسیله دیگری برای مبارزه با اهریمن و بنا بر آیین باعث روشنایی شب مانند روز شد از شب چله کوچک تا اول اسفند ۲۰ روز و ۲۰ شب (جمعاً چهل شب و روز) است.





استان آذربایجان (شرقی و غربی)

در خطه شمال و آذربایجان رسم بر این است که در این شب خوانچه‌های تزئین شده به خانه تازه‌عروس یا نامزد خانواده بفرستند. مردم آذربایجان در سینی خود هندوانه‌ها را تزئین می‌کنند و شال‌های قرمزی را اطرافش می‌گذارند. درحالی که مردم شمال یک ماهی بزرگ را تزئین می‌کنند و به خانه عروس می‌برند.

استان همدان

همدانی‌ها فالی می‌گیرند با نام فال سوزن. همه دور تا دور اتاق می‌نشینند و پیرزنی به طور پیاپی شعر می‌خواند. دختر بچه‌ای پس از اتمام هر شعر بر یک پارچه نبریده و آب ندیده سوزن می‌زند و مهمان‌ها بنا به ترتیبی که نشسته‌اند شعرهای پیرزن را فال خود می‌دانند. همچنین در مناطق دیگر همدان تنقلاتی که مناسب با آب و هوای آن منطقه است در این شب خورده می‌شود. در تویسرکان و ملایر، گردو و کشمش و مویز نیز خورده می‌شود که از معمول‌ترین خوراکی‌های موجود در این شهرستانهاست. همچنین در آجین میوه و تنقلات برای دختری که نامزد شده از طرف خانواده داماد برده می‌شود این از رسوم قدیم به جامانده است.

منبع: سایت ویکی‌پدیا



آیینهای یلدا در نقاط مختلف ایران

استان خراسان

در خراسان واژه یلدا بکار برده نشده در تمام ادوار تاریخی تا آنجا که اسنادشاهی و مکتوب وجود دارد شبچله یا چله نشینی بکار رفته و در این شب طولانی آیین‌ها و مراسم‌های خاصی وجود داشته که شاید در سایر مناطق ایران کمتر مرسوم بوده است به آن شب چراغانی یا شب چراغ می‌گفتند. از آنجا که هر میهمانی برای رفتن به شب نشینی، چراغی را همراه خود می‌برده و بدلیل فراوانی چراغ‌ها عبارت چهل چراغ که نشانه کثرت است بکار می‌بردند.

یکی از سنتهای مهم برگزاری مراسم سرجمومی در شب چله بوده است. سرجمومی مراسمی است که داماد در حمام عمومی مردانه و عروس در حمام زنانه طی مراسم با شکوهی به حمام می‌برند و با رقص و پایکوبی و چوب بازی مراسم حنا بندان بعد از شستن و کیسه کشی داماد انجام می‌دادند و در مراسم حنا بندان آواز امشب حنا می‌بندیم... بر دست و پا می‌بندیم... را بصورت گروهی می‌خواندند.

هدیه دادن داماد برای نامزدش نیز یک امر اجباری بوده است در این شب به داماد این امتیاز بزرگ داده می‌شد که با بردن هدیه برای نامزدش بتواند شب در خانه با او در یک اتاق و دوتایی بخوابد. داماد تا قبل از شب زفاف فقط در مناسبت‌های خاص و از جمله شب چله مجاز به خوابیدن با نامزدش بوده است که به آن نامزد بازی می‌گفتند. در شهرهای خراسان خواندن شاهنامه فردوسی در این شب مرسوم است. یکی از آیین‌های ویژه شب چله در استان خراسان رضوی و خراسان جنوبی برگزاری مراسم «کف

زدن» است. در این مراسم ریشه گیاهی به نام چوبک را که در این دیار به «بخ» مشهور است، در آب خیسانده و پس از چند بار جوشاندن، در ظرف بزرگ سفالی به نام «تغار» می‌ریزند. مردان و جوانان فامیل با دسته‌ای از چوب‌های نازک درخت انار به نام «دسته گز» مایع مزبور را برای ساعتها هم می‌زنند تا به صورت کف سفت درآید و این کار باید در محیط سرد صورت گیرد تا مایع مزبور کف و سپس سفت شود خشک شده آن مانند گز اصفهان می‌شود. کف آماده شده در پایان با مخلوط کردن شیره شکر آماده خوردن شده و پس از تزئین با مغز گردو و پسته برای پذیرایی مهمانان برده می‌شود. در این میان گروهی از جوانان قبل از شیرین کردن کف‌ها مجاز هستند با پرتاب آن به سوی همدیگر و مالیدن کف به سر و صورت یکدیگر شادی و نشاط را به جمع مهمانان می‌افزایند.



نقش گچ در اصلاح خاک کشاورزی (باغ‌های پسته)

گچ خام نقش مهمی در اصلاح خاک کشاورزی دارد و مهم‌ترین مزایای گچ خام عبارت است از:

۱- کاهش PH خاک

PH اکثر خاک‌های کشاورزی بالا بوده و خاک بشدت قلیائی می‌باشد و این نوع خاکها مناسب برای رشد گیاهان نمی‌باشد جذب کلسیم گچ توسط ریشه گیاه می‌تواند PH اطراف ریشه را کاهش دهد و کاهش PH، جذب بعضی از عناصر غذایی مثل آهن و روی را افزایش می‌دهد.

۲- کاهش اثر شوری خاک

کلسیم موجود در خاک جذب سدیم توسط ریشه را کاهش می‌دهد. بنابراین در خاک‌های شور و سدیمی که نمک غالب کلور سدیم است استفاده از گچ مقاومت به شوری را افزایش می‌دهد.

۳- افزایش توانائی خاک برای تهویه

گچ توانائی خاک را برای زهکشی افزایش می‌دهد و نفوذپذیری خاک را افزایش می‌دهد و مانع از ایجاد شرایط غرقابی خاک می‌شود. غرقابی بودن خاک شرایط تهویه را مختل می‌کند و از طرفی وجود رطوبت زیاد اطراف درخت به رشد و تکثیر قارچ‌های بیماری‌زا مثل عامل کموز کمک می‌کند.

۴- تامین اکسیژن مورد نیاز ریشه

در صورت اینکه گچ همراه با کودهای از ته بصورت سرک در سطح خاک پاشیده شود. بدین صورت گچ موجود در خاک از تصعید و هدر رفتن کودهای از ته جلوگیری کرده و در اثر فعل و انفعالات ایجاد شده بخشی از اکسیژن ریشه تامین می‌شود.

۵- کمک به رشد و نمو کرم‌های خاکی

در صورتیکه گچ توام با موادآلی (کودهای حیوانی) در سایه انداز درخت به خاک داده شود، کمک به رشد و نمو کرم‌های خاکی شده و این خود باعث افزایش تهویه و مخلوط شدن خاک و بهم خوردن خاک می‌شود.

۶- کاهش میزان فرسایش و تولید روان آب

مطالعاتی که در دانشگاه جورجیای امریکا انجام گرفته نشان داده که گچ موجود در خاک باعث کاهش میزان فرسایش خاک و تولید روان آب در زمین‌های شیب دار می‌شود.

۷- کاهش زمان شخم پس از آبیاری زمین

زمین‌هایی که گچ دریافت کرده اند را می‌توان با درصد رطوبت بالاتری شخم زد بدون اینکه خطر فشردگی و یا تخریب ساختمان خاک وجود داشته باشد. به عبارتی در دامنه وسیع تری از رطوبت خاک قابل شخم است و بازده مصرف انرژی را برای شخم کاهش می‌دهد.

۸- افزایش بازده آب آبیاری

افزودن گچ به خاک به خصوص در مناطق خشک موجب افزایش جذب نفوذ آب هدایت هیدرولیکی خاک شده و ذخیره رطوبتی را افزایش می‌دهد. خاک‌های تیمار شده بوسیله گچ بین ۲۵ تا ۷۵ درصد آب قابل استفاده بیشتری را نسبت به خاک‌های بدون تیمار درخود ذخیره می‌کند.

۹- کمک به جذب عناصر غذایی توسط گیاه

کلسیمی که بر اثر انحلال گچ در محلول خاک آزاد می‌شود دارای اجزای اصلی مکانیسم‌های زیست شیمیایی است که در جذب بیشتر عناصر غذایی توسط ریشه درخت نقش ایفا می‌کند. و در صورت اختلال عنصر کلسیم، مکانیسم جذبی دچار اختلال می‌شود.

۱۰- کاهش سمیت عناصر فلزی سنگین

کلسیم به عنوان تنظیم کننده تعادل عناصر غذایی کم مصرف شامل آهن روی منگنز و مس در گیاه عمل می‌کند. کلسیم در حین حال از جذب بیش از حد عناصر فلزی سنگین در گیاه که مضر می‌باشد جلوگیری می‌کند.

نحوه و زمان دادن گچ به باغ افزودن گچ به خاک باغ، همانند دیگر عملیات اصلاحی در درخت‌های خراب درخت (زمستان و پاییز) انجام می‌گیرد. ولی به دلیل اینکه گچ سمیوتی را ایجاد نمی‌کند و چون گچ دارای حلالیت متوسط و دارای جذب نمکی است می‌توان آن را در دوران رشد درخت نیز به باغ داد.

گچ به دو صورت به باغ داده می‌شود: الف) به صورت نواری در اطراف ردیف درخت هر طرف حداقل ۲ متر پاشیده می‌شود و سپس آبیاری سنگین انجام می‌گیرد.

در این روش بهتر از گچ، ذرات دانه درشت (کوچکتر از ۲ میلی‌متر) به باغ داده می‌شود. در صورت امکان بهتر است که قبل از آبیاری مخلوط گچ و خاک تیلر شود.

ب) طریق دیگر استفاده از گچ پودری و حل آن در ورودی کرت هنگام آبیاری می‌باشد در روش اول مقدار گچ استفاده شده و در هکتار ۲۰ تن و در روش دوم که گچ پودری می‌باشد ۵ تا ۷ تن توصیه می‌شود.

گرد آورنده:

کوروش بهی زاده عضو هیئت علمی دانشگاه باهنر کرمان

اینجانب کوروش بهی زاده فرزند اسفند یار در تاریخ ۱۱ مهر ماه در کرمان متولد شدم. در دبستان کویانی و در دبیرستان ایرانشهر کرمان بلمدرسه رفتم و دیپلم ریاضی در سال ۱۳۴۷ گرفتم. تحصیلات بعد از دیپلم خود را تا مقطع فوق لیسانس ماشین سازی در آلمان انجام دادم و در سال ۱۳۵۷ به ایران بازگشتم و در دانشگاه کرمان مشغول بتدریس شدم و در سال ۱۳۸۲ بازنشست شدم. از اینجانب تاکنون مقالاتی در مهنامه چیستا دانش و مردم، هفته نامه اشا صبح کرمان و مهنامه چهره نما بچاپ رسیده. اینجانب نیز در قالب تری در رابطه با تاریخ زرتشتیان تحقیقی انجام دادم و از کالج زرتشتی رهندوستان درجه دکترا کسب نمودم. این تری تحت عنوان review of Zoroastrian odyssey بچاپ رسیده



اوستاخوانی:

- ۹- آقای فرخ نمیری بنامگانه روانشاد خدامراد نمیری ۱۰۱ دلار.
- ۱۰- آقای عباس واثقی ۱۵۰ دلار.
- ۱۱- آقای رضا روحانی ۵۰ دلار.
- ۱۲- خانم فرنگیس بانکی پارسی بنامگانه روانشاد ممس لعل پارسی ۱۰۱ دلار.

دهشمندان لس آنجلس

- ۱- خانم منیژه ایدون ۱۰۱ دلار.
- ۲- خانم رامناک یزدانی بیوکی ۱۰۰ دلار.
- ۳- خانم مهناز داراییان ایدون ۱۰۱ دلار.
- ۴- خانم مهربانو بوستانی برای سال شاهپور سپهری ۳۰۰ دلار.
- ۵- خانم فهیم بانو شاملو ۱۰۰ دلار.
- ۶- آقای کورش باستانی ۵۰ دلار.
- ۷- آنانیموس برای یادبود شیرین و رستم مرزبان ۲۰۰ دلار.
- ۸- آقای رستم شیرمردیان ۱۰۱ دلار.

آیین پرسه

آیین پرسه روانشاد کامیار فرهاد نیک انجام - روانشاد دکتر سام اسفندیار باستانی و روانشاد دکتر کامیار داریوش بهدینیان در تالار مروارید گیو این مرکز برگزار گردید.

آمزش و شادی روان این درگذشتگان و تندرستی و شکیبایی بازماندگان را از اهورامزدا خواستاریم.

درگذشت روانشاد همکار عزیز دکتر خسرو جمشیدی را به همسر و فرزندان ایشان پرچهر خانم - آنیتا و نادیا تسلیت گفته دیر زیوی بازماندگان را از اهورامزدا خواستاریم.

روانش شاد و جایش در بهشت باشد.

مجریان تراست روانشاد مروارید گیو

پروین امانت مزده - مینا سروش - شاپور گیو - مهربان امانت و دکتر فرهنگ سروش

درگذشت روانشاد دکتر بوذرجمهر مهر را به برادر گرامی ایشان دکتر فرهنگ مهر و خانواده های وابسته و دوستان تسلیت گفته دیر زیوی بازماندگان را از اهورامزدا خواستاریم.

روانش شاد و جایش در بهشت باشد.

مجریان تراست روانشاد مروارید گیو

پروین امانت مزده - مینا سروش - شاپور گیو - مهربان امانت و دکتر فرهنگ سروش

- ۱- خانم منیژه هورمزدی برای اوستاخوانی سرسال روانشادان هوشنگ موبد شاهی و همایون خدایار هورمزدی و شیدا زابلستانی ۱۰۱ دلار.
- ۲- خانم ژاله یلزاده برای اوستاخوانی سر سال روانشاد آریتا زعیم جمشیدی زاده ۳۰۰ دلار.
- و برای اوستاخوانی سر سال روانشاد سلطان زرین دخت پروین یلزاده ۱۰۰ دلار.
- ۴- خانم فرزانه مهرفر برای اوستاخوانی سر سال روانشاد پردیخت بهرام آریانی ۵۰ دلار.
- ۵- آقای پرویز یگانگی برای اوستاخوانی سر سال روانشاد فیروزه اردشیر یگانگی ۲۵۰ دلار.
- ۶- آقای خشایار بهدینان برای گهنبار خوانی بنامگانه روانشادان بهمن دینیار صابر و شیرین رستم ۱۰۱ دلار.
- ۷- خانم پرویش آفاق برای اوستاخوانی سر سال روانشاد خداداد وفادار بهرامشاهی ۱۰۰ دلار.
- ۸- آقای داریوش پرویزپور برای اوستاخوانی سر سال روانشاد منیژه پرویزپور پورکاج ۱۵۰ دلار.
- ۹- خانم گیتی سیوشانسی خدیو پارسی برای اوستاخوانی سر سال روانشاد دکتر خدابخش سیوشانسی ۵۰۰ دلار.
- ۱۰- خانم اشرف پیرغیبی و نسرین یادگاری برای اوستاخوانی سر سال روانشاد دینیار اسفندیار یادگاری ۱۰۱ دلار.
- ۱۱- خانم پرچهر سرویان برای اوستاخوانی سر سال روانشاد دکتر اسفندیار فرخانی ۱۰۱ دلار.
- ۱۲- خانم پروانه نمیری کلانتری برای اوستاخوانی سر سال روانشاد سیروس اردشیر نمیری کلانتری ۱۰۱ دلار.
- ۱۳- خانم مهرانگیز جم زاده برای اوستاخوانی سر سال روانشاد اسفندیار فریدون جم زاده ۱۰۱ دلار.
- ۱۴- خانم ماهرخ نامداری برای اوستاخوانی سر سال روانشاد منوچهر بهرام مهربان ۱۰۰ دلار.
- ۱۵- آقای رشید وهرام برای اوستاخوانی سر سال روانشادان گل دینیار ظهرا بیان و خداداد رشید ظهرا بیان تفتی ۵۰۰ دلار.
- ۱۶- خانم بهناز مرزبان برای اوستاخوانی سر سال روانشاد شیرین ظهرا بیان ۲۰۰ دلار.
- ۱۷- خانم ایراندخت ورجاوند برای اوستاخوانی سر سال روانشاد دکتر شاپور بهرام ورجاوند ۱۰۱ دلار.
- ۱۸- آقای دکتر رستم کاوسی برای اوستاخوانی سر سال روانشادان بانو مهربان مهربانی و مهربان کیخسرو کاوسی ۴۰۰ دلار.

دهشمندان:

- ۱- تراست روانشاد مروارید خانم گیو برای کمک به چاپ چهره نما ۸۰۰ دلار.
- ۲- خانم ژانت و آقای داریوش فرجودی ۱۰۱ دلار.
- ۳- خانم پانتربیس و آقای بهرام بانکی برای گواه گیری و برگزاری عروسی شان ۲۵۰۰ دلار.
- ۴- خانم ترانه غیبی آریانی ۶۰۰ دلار.
- ۵- خانم فرزانه مهرفر ۱۰۰ دلار.
- ۶- خانم فرشته یزدانی خطیبی برای یارانه آموزشی روانشاد دکتر هوشنگ خطیبی ۵۰۰ دلار و برادرشان آقای شابهرام یزدانی بیوکی ۷۵۰۰ دلار به مرکز پرداخت نمودند که به ۱۳ نفر از دانشجویان زرتشتی پرداخت شد.
- ۷- آقای اردشیر باغخانیان در ۵ برنامه مرکز رهبری سیستم صوتی را بطور افتخاری بعهده داشتند که درآمد حاصله از کار ایشان به حساب مرکز واریز شده است.
- ۸- خانم هدیه کامکار و آقای شهرام راوری ۲۰۲ دلار.





نودادها

همکاری گروه گهنبار، در مرکز برگزار شد. در این روز گروه هنروایان مانتره برنامه شادی داشتند.

شنبه ۱۸ اکتبر نمایشنامه کمپی غیرت در غربت در مرکز برگزار شد. شنبه ۲۵ اکتبر از ۷ پسین برنامه جشن هالوین با همکاری گروه بانوان مرکز همراه با دی جی در مرکز برگزار شد.

از فرزندان گرامی اردشیر باغخانیان - پرویز منوچهری و فیروز فلفلی که همواره یار و یاور مرکز بوده و در بخش نور و صدا و اینترنت و کامپیوتر مرکز همیاری مینمایند سپاسگزاری مینماییم.

دسته خودمون نیست... لذت بردن رو یادمون ندادن!

از گرما می نالیم... از سرما فرار می کنیم...

تو جمع، از شلوغی کلافه می شیم، و تو خلوت، از تنهایی بغض می کنیم...

تمام هفته منتظر رسیدن روز تعطیل هستیم، و آخر هفته هم، بی حوصلگی...

همیشه درانتظار به پایان رسیدن روزهای هستیم، که بهترین روزهایه

زندگیمون رو تشکیل میدن: مدرسه... دانشگاه... کار...

حتی تو سفر هم همش به مقصد می اندیشیم، بدون لذت از مسیر...

غافل از اینکه زندگی...

همان لحظاتی بود که میخواستیم بگذرن...!

شنبه ششم سپتامبر سازمان مزدیسنی به سرپرستی بانو سیلو مهتا نمایشگاه شاهنامه فردوسی را در مرکز برگزار نمودند که با پیشواز گرم هموندان مرکز و همکیشان پارسی روبرو شد و شمار بسیاری از این نمایشگاه بازدید نمودند و برنامه با سخنرانی و نمایش فیلمی کوتاه و رقص و آواز پایان یافت.

شنبه ۱۳ سپتامبر از ۵ پسین نخستین نمایشگاه فرتور (عکس) نخشگری (نقاشی) و گرافیک به یادبود **ورهرام نامداریان** در مرکز برگزار و پس از نمایش با شام ساده از باشندگان پذیرایی و برنامه با دست افشانی و پایکوبی همراه با دی جی پایان یافت.

آیین زیبای گهنبار چهره پسته شهم گاه که جشن پایان تابستان و برای بزرگداشت زمین است در روز زامیاد برابر با یکشنبه ۱۴ سپتامبر با همکاری گروه گهنبار در مرکز برگزار شد. در این روز گروه هنروایان مانتره با نواختن خنیا (موسیقی) برنامه شادی داشتند.

شنبه چهارم اکتبر از ۶ پسین برنامه جشن مهرگان با همکاری گروه جشنها با برنامه های شاد- سخنرانی و دی جی همراه با دست افشانی و پایکوبی در مرکز برگزار شد.

آیین زیبای گهنبار چهره ایاسرمگاه که جشن آغاز فصل سرما است و برای بزرگداشت آفرینش رویدنی ها میباشد در روز اشتاد برابر با یکشنبه ۱۲ اکتبر با



نودادها سن دیو گو



برنامه های برگزار شده در سن دیوگو:
 انجمن سن دیوگو در ماه اکتبر در رستوران صوفی جشن مهرگان را بر پا کرد که در آغاز آقای داریوش باستانی و خانم بنفشه بهمدی در باره ی جشن مهرگان سخن راندند و سپس آقای مازیار اجرای کوتاهی از موسیقی سنتی داشتند. جشن همراه با موسیقی شاد دیجی نادر ادامه یافت و یادآور می شویم که آقای دانا لا با شعبده بازیهای خود مهمانان را در طول شب سرگرم کرد. برنامه کلاسهای آموزشی و دینی به روال خود بازگشته و در دومین هفته هر ماه برگزاری گرد. گردمایی مردان در دومین دوشنبه هر ماه و گردمایی زنان در دومین چهارشنبه هر ماه برگزار می گردد.

نیک اندیشانی که به انجمن یاری نمودند:

رشیدمهرین: ۱۰۱ دلار

آقای رستم ماوندادی و بانو برای هزینه ی کلاس دینی این دوره (۴۰ دلار) پرداختند.





مجله‌ی چهره‌نما با بیش از سی سال سابقه،
با تیراژی متفاوت، هم به صورت چاپی و هم به صورت
آنلاین شما را در امر تبلیغات یاری می‌نماید
(بجز آگهی‌های شرکت بیمه و مسافرتی)

تبلیغات خود را به ما بسپارید

برای آگاهی بیشتر با شماره مرکز زرتشتیان کالیفرنیا
۴۷۳۷-۸۹۳-۷۱۴ تماس بگیرید و یا به cninfo@czejournal.org ایمیل بفرستید



California Zoroastriann Center
8952 Hazard ave
Westminster, Ca 92683

Non-profit Org
U.S. Postage
PAID
Permit No. 12300
Huntington Beach, CA 92647

Chehreh Nama

Publication of California Zoroastrian Center

Issue No. 172
December 2014
WWW.czcjournal.org



Meaningful life



Little Known Facts about the Bombay Parsis

Photo by: Keikhosrow Yektahi

Editor's note :

2014 is almost over and along with it comes the end of the year celebrations and for the Iranian immigrants the ancient celebration of Yalda, the longest night of the year. New Year is a time when people reflect on what they have achieved throughout the year; it is also a time when people make New Year resolutions of being a better person or reaching a new goal. Sometimes we set our goals so big that it seems unachievable. And other times our goal is simple but we don't feel it is enough. Perhaps for some of us that goal is living a more meaningful and purposeful life.

On that note in this issue our guest editor explores what it means to live a meaningful life. After all we as human beings can have very different goals and values that are meaningful uniquely to us and it is vital that we know what they are. We all hope that as we leave this earth our foot print remains as a visible reminder of something good and eternal; we hope to have a positive impact on the lives of those we touched. We hope to be the next "Soshiant". Looking back through history we see such people: Zarathushtra, Cyrus the Great, Mahatma Gandhi, and many others. We see the ethics of Zarathushtra and his principle which have made an everlasting impact on humanity.

We also hear the history of the unsung Parsi heroes who made the same meaningful impact on the lives of their Iranian brothers and sisters during some very harsh times in the late 18th century. They had the courage and the persistence to make a difference and save a community.

I wish you all a joyous Yalda and Happy New Year.

Fariba

California Zoroastrian Center
8952 Hazard Ave Westminister, CA 92683
Chehrenama's Email :
cninfo@czcjournal.org
Tel : (714)893-4737
Fax: (866)741-2365
czc publication's website :
www.czcjournal.org

You can now donate online to any czcpublication go to :
www.czcjournal.org and the bottom of the page you will see following please consider donating to chehrenama

Thank you



CZC will send you IRS accepted receipt for any amount of donation

Typesetting & Graphic Design :
Keikhosrow Yektahi
Internet :
Ramin Shahriari

Editorial Policy :

The opinions expressed in articles we publish are those of the authors , and may or may not represent the views of the Editorial Board of Chehrenama, or the Board of Directions of CZC
Chehrenama is a quarterly publication published in March, June, September and December

This publication is printed with the help of donation from Morvarid Guiv Trust

ChehreNama has begun a new approach of having a guest editor for each issue of the journal. The guest editor and their invited writers will produce two or more articles focused on a topic of importance in the context of the 21st century and present the Zoroastrian perspective on it.

In this issue we are pleased to introduce Roya Behmardian as our guest editor with her theme "Living a meaningful life"

How we can interpret living meaningfully

By: *Roya Behmardian*

Here's an often overlook truth: we can all make a positive impact on those around us. We all have this profound, almost overwhelming potential to improve, to inspire, and to make our lives, our world, more fulfilling. But the question is: how do we go about doing this? Well, we have to first decide what is important to us. For some, it's their career. For others, it's their family and relationships. For someone like Zaratushtra, it was an ideology he adamantly believed in. No matter what we deem important, these chosen values determine what gives us the most fulfillment.

For instance, right now there are two things I value above all else. The first is the relationships I have with the people I love. But, is it enough just to love them? I am slowly understanding that my fulfillment and happiness lies in making certain people happy. When I dedicate my time to be a positive addition to someone's life, I feel a certain bliss that transcends any other form of contentment I have felt. When I find myself occupied with my own worries and struggles, and ignoring those that I love, I realize that I am no longer whole.

The second thing I value is the career path I have chosen. I want to be a teacher, and the reason why is because I believe I can help kids understand the importance and power of kindness. But, is it enough to just believe this? Every now and then, I'll say something to a child or model a form of empathy in such a way that helps that student become more compassionate to his/her peers. During those moments, I feel like I am doing

something fulfilling. Though, there have been numerous occasions in which I lose my patience, become lazy, and all in all become a not so good teacher. When this happens, I feel lost; I feel without purpose.

It was between those moments of discontentment and fulfillment where I realized this: we start living meaningfully the moment we start paying attention to what we really care about, and doing everything in our power to make sure that what we love, is feeling love. When we do this, it not only brings meaning to our own life—but all those effected by us.

Zaratushtra passion for spreading his message is something that lives generations after his passing. He brought hundreds of thousands of people a sense of belonging, community, ethics, and perhaps more important than anything, he brought us choice and free-thinking. All this because he made a worthy effort to expose his philosophy, and in this way he undoubtedly lived a meaningful life.

So the question, once again, comes down do this. How can you live a fulfilling life? It's a question I've tried to answer, but that answer is specific to me, and what I value. How can you, being this person with a story unique to only you—a person who has opinions and depth and aspirations (no matter if you believe you do or not), lead a meaningful life? What do you care about? Who's life do you want to be a positive addition to?

I asked two friends to answer this question on the following pages, and the way each went about the concept of living meaningful was vastly different, but equally genuine and relevant to whom they are. Their unique and different interpretation of this question highlights the beauty of being a human being—because wouldn't life be unfathomably boring if everyone tried to live the same way?

Roya Behmardian was born and raised in Southern California. She has attended CZC's Persian and religious classes all through her childhood. She graduated from UCLA with a bachelor's degree in psychology, and is now working on getting her masters in teaching at UCI.



I'm not Zoroastrian, but..

You're probably wondering who I am and what I've done to be on the writing staff of the Chehrenaama. Do not be alarmed! I can assure you that I am an associated member of the Zoroastrian community of Orange Country (I can count about ten people who know me and another five who, at the very least, have heard about my antics through the great vine.)

My name is Raquel and I am obviously not Zoroastrian, let alone Persian. However I do know my Zoroastrian friend Roya pretty well, and we have learned a lot from each other in terms of life philosophies and beliefs.

Roya is the first Zoroastrian I had ever met, and while my previous bit of knowledge seemed relatively outstanding (and I really do mean relatively), she never relented on sharing her background with me. I, being an infamous wide-eyed wonderer, drank in every scrap and anecdote that paved a way into this Zoroastrian world. (I am a firm believer that the day you decide to stop learning is the day you die; there will always be things unlearned and perspectives overlooked.) But of all the things she has added to my life, from sharing the history of her people to visiting Westminster's AtashKadeh, I think one thing that is etched decidedly deepest perhaps the key to life that her religion has taught her.

Yes, you guessed it. I used the "key to life" metaphor for dramatic effect, but I really do mean this in other words. There are an infinite number of ways to live a life, some mentally and physically healthier than others. I was once told that Zoroastrians don't believe in a heaven or hell after life—our heaven and hell is in this life, and depending on how we conduct our individual lives we are experiencing our own heaven or hell. I remember thinking to myself, "what a brilliantly positive and philosophical way to lead a life," and every time I would share this small bit of information with my friends who had never heard of this religion, each and every one of them had a congruent reaction.

So many of us are preoccupied with trying to find a purpose in this life, otherwise what would be the point in trying to live right? We are so caught up in figuring out things we won't ever be able to explain, and placing false meaning on unexplained things to pacify our fears. Rarely do we ever stop to contemplate about now, and what we are doing in these very moments.

Some of us live in fear of death and for the promises of an afterlife heaven, and this is supposed to motivate us to do good now so we are rewarded later. But in this perspective, we overlook the immediate consequences and rewards we leave in this life for the

people following us. We can't anticipate what comes after death, but we do know that we have one shot to leave a mark before we leave, whether that mark reaches every corner of the world or just the livelihoods of our friends and family. So maybe the real question is not what is the meaning of life? but how can I lead a meaningful life?

I now understand this. I see that I must invest my energy in leading a profound life that I can appreciate while I'm living and one that people are positively affected by once I'm gone. I want to leave an honorable legacy in this life, whether I am alive to see it or not. If this life is our own heaven or hell, then we must leave behind the goodness we are capable of for those who continue to live it after us.

In the grand scheme of things, it will always be impossible to predict the final consequence from a chain of reactions that are caused by one tiny decision. We don't have to become doctors or rock nations for this to happen. It can be as comparably unassuming as raising a child or being habitually kind to someone—if you can change a life for the better, it can change a generation for the better. Reactions and consequences are laws of the universe, ones we can't control or predict but ones we can influence. So if heaven on Earth is what we strive for, then let my actions now make heaven possible for those destined to come after I am gone.

Raquel Santiago



Raquel Santiago was born and raised in Los Angeles County, California. In the Summer of 2014 she graduated from the University of California, Los Angeles with a degree in Linguistics. She is currently employed by the UCLA Film & Television Archive.

A Meaningful Life

Donya currently

My family and friends are what bring meaning to my life. These are the people who will be there for me. These are the people who will support me no matter how many mistakes I make. These are the people who will love me unconditionally. These are the people who will try to help me no matter what challenges face ahead of me. While I live my life with ambitions, hopes and dreams, none of these could ever become a reality without these people.

Unfortunately, we often forget the importance of our relationships with the people in our lives and choose (whether rationally or irrationally) to lose these relationships to matters that aren't so important. The simple rule that I live my life by is that the people that I love in life are too important to ever lose. With that mindset, I will, for example, remind myself in the midst of any argument that whatever an argument is about, it could never be important enough to lose a my friend, my brother, my parents or any relationship over. By maintaining such a priority, I am not only able to preserve what is important to me, but also live a life that is focused on the basic tenets of my religion: humata, hukhta and huvarsta (good thoughts, good words and good deeds).

These three fragments are what shape and guide my existence; their underlying message is to be a good person. This is a very simple message, but putting it into action has the capability of bettering life for ourselves, our society and especially those that bring meaning to our lives. The dilemma is that good is not always clearly defined and, as individuals, we might feel differently about whether a certain act is right or wrong. However, we need to always be aware of our actions and their impact on others; this can help us navigate right from wrong and help preserve and grow the relationships that are important to us.

As an example, many of us often find ourselves telling white lies to others in order to hide something or potentially to make a situation look better than it actually is. While in the moment this might seem like a good idea, often times, we don't assess the repercussions or the impact that it could have to ourselves and others. Telling one lie could force us to continue to tell more lies. Eventually, people figure it out and then starts to discredit you going forward because they feel that you cannot be trusted. In such a situation, a relationship has been tarnished because of something that was originally thought to be innocent. While a mistake was made and wrong was committed, we must recognize, acknowledge and learn from it to be able to ensure that we don't lose the people that make our lives meaningful.

We are also able to grow and choose the right path through our own

individual good and bad experiences. We often see that through the actions we choose, we will feel the repercussions. When we ourselves experience the kind of wrongdoing we have done to others, we understand that this is not the way we want things to be. Our experiences inform our preferences, so that eventually we choose, out of preference not compulsion, not to repeat our mistakes.

Although the actions carried out by telling a white lie are wrong, the deed has been done and cannot be taken back; there is no reason to regret it because that will never resolve the problem. So we must all learn to accept our actions and our mistakes to learn and therefore to better ourselves and the relationships that we value and that bring meanings to our lives.

As we go through every day with our busy schedules and objectives, we should often stop and remember those in our lives that bring us meaning. We should ensure that no matter how busy our lives are that we make the time for these people and make the time to ensure that we are preserving our relationships with them.



Donya currently works at PricewaterhouseCoopers as a manager in the private company services practice. She earned her degree from UC Berkeley in economics and business administration. She currently lives in San Francisco with her loving husband and pet guinea pig.

In closing...

I know Donya and Raquel pretty well, and I can tell you that the things they value, whether it be loyalty to family or an undying quest for knowledge, are evident not only in what they wrote, but also how they choose to live their lives. As different as their answers were, the continuity lies in the love and passion towards what is important to them. After all, Zoroastrian philosophy tells us many things about living meaningfully: we must radiate happiness, and we must renew this existence. But, and here's the zinger, it does not tell us how. Perhaps this open-ended quality is purposeful. Our faith realizes that there is not one way to live with meaning. This diversity in goals and passions is what makes our world work; it is what makes our world so continuously refreshed.

Roya Behmardian

By: Dr. Kersey H. Antia

Little Known Facts about the Bombay Parsis' Attempt at Ameliorating the Condition of Iranian Zoroastrians in the Late Eighteenth Century



The legend about wealthy Bombay merchants starting a Society of the amelioration of the Zoroastrians in Iran headed by Merwanji Pandev (who incidentally was my mother's direct relative) is well known and adequately chronicled. I recently ran into an article in a book in Gujarati written by Mobed Merwanji Khurshedji in 1912 in A.D. which provided me details I had not know hitherto. As it is in rather old Gujarati, I felt the need to take time to provide at least a gist of it in English for posterity before donating this rare, out of print, antiquated book to the FEZANA library for the benefit of interested historians.

Years after the Society was established, the situation did not improve significantly. So the Parsis continued their effort to implore the then Iranian Shahs to intervene and provide some relief to their co-religionists (Hamdins) in Iran. Through the efforts of Dadabhai Naoroji, the grandfather of Indian independence movement, who was then a Member of Parliament in London, they presented a petition on June 24, 1873 to the Iranian Shah Nasruddin who was visiting England

at the time. They also gave a separate petition on their own behalf to the Shah. These appeals were printed by the Society in 1879 in its report in both Persian and English. Dadabhai and his Parsi collaborators (Fardunju Navroji and Dorabji Cama) thanked the Society in their letter dated June 26, 1876 for appraising them of dire situation about the payment of Jeziya since they were not aware of it. However, seven uneventful years elapsed since then, and despite the Shah's assurances nothing came of it at all. In the meanwhile, a Muslim murdered a Zoroastrian in Iran but was set free by the authorities and three Zoroastrian girls were forcefully converted to Islam. Some Muslims also tried to molest a Zoroastrian girl and looted her father but when the family complained the authorities started persecuting the family members and also looted them. The Society was therefore prompted to send a telegram to the Shah on July 12, 1880.

Nothing much came out of this appeal to save for reprimendation letters sent by higher officials to some local officials, the Society sent several more appeals to the Shah as well as to the Iranian nobles and directed its secretary, Ardeshir Sorabji Dastur Kamdinna to take up the matter further.

He met Mr. Gonn (or Gawn?) the Secretary of the Political Dept. of the Governor of Bombay on November 24, 1880 and urged him to present another appeal by the Society to the English ambassador in Tehran. Mr. R.F. Thomson. Ardeshir was told the government of Bombay had no jurisdiction in the matter as it was handled by the Foreign department of the Government of India, then stationed in Calcutta.

In the meantime Ardeshir came to know about an impending visit of the highly popular Governor General, Lord Rippon, to Bombay along with the Secretary of Foreign Department sir Lisle. Ardeshir manage to meet Sir Lisle who advised him forward the Society's appeal to him through Mr. Gonn and assured Ardeshir that he will help as best he could in this matter. So the Society printed a well decorated appeal to the Shah, and submitted it to Mr. Gonn on December 2, 1880 along with a letter from Sir Dinsha M. Petit, to be forwarded to the Shah through proper channels. It sought to remove the following unjust practices:

1. Prevention of conversion of Zoroastrians to Islam by force.
2. Removal of the laws that entitled a Zoroastrian convert to Islam to claim the entire estate of his family upon the death of his parents despite other heirs being alive. (The literal translation implies that the convert was entitled to all the estates on the death of any member of the family. I will appreciate knowing if this is really true.)
3. Eradication of the requirement to pay fifth of

the profit for purchase of any estate by a Zoroastrian to a Mullah.

4. Removal of the prohibition on Zoroastrians to build new houses or repair old ones. (During my brief stint at the Kerman University I learned that even today the Zoroastrians are not allowed to build new fire temples in Iran).

5. Free the Zoroastrians from restrictions on wearing new or white clothes.

6. Removal of the restrictions on Zoroastrians for riding on donkeys.

7. Desist from laying false charges on Zoroastrian businessmen in order to harass them.

8. Exemption from the payment of Jeziya tax

London times published a summary of this petition which was reproduced by the Times of India on November 3, 1881. Due to these pressures on the Shah as well as the ceaseless effort of Maneckji Limji Hataria the Shah announced two declarations granting all the above requests but he last one, waiving the unjust Jeziya tax, for which he preferred to remain quite reticent. However the Shah kindly informed the managing committee of the Society of his decision through the Government of India, forwarded by Mr. Gonn along with his own letter of October 31, 1881 which was published in the Society's report in 1883. The Society as well as Maneckji kept up their efforts to remove the Jeziya tax and on February 24, 1882 the Society fervently appealed to the Shah, nobles and Mr. Thompson for exempting the Zoroastrians from paying the Jezua tax. The Society published its translation in Gujarati on page 67 of its report in 1883. When Mr. Thompson had an opportunity to see the Shah he urged the Shah to free the Zoroastrians from the payment of Jeziya tax.

The Shah surprised him by readily agreeing to do so and even ordered his Vazir not to levy any more taxes on Zoroastrians than the ones levied on Muslims. In order to seal the deal Mr. Thompson asked the Shah if he could inform London of his decision and the Shah told him to go ahead. However, the assistant to the Iranian Prime Minister put a wedge in the exercise of the Shah's directive by claiming that it cannot be implemented without finding out what the government officials in Yazd has to say about this. As soon as the news of this reached Bombay, the Society again urged Mr. Thompson, Mr. Gonn and the Queen's

Foreign Secretary, The Earl of Granville, to ensure that the Shah's directive was implemented.

Mr. Thompson forwarded the Shah's directive dated August 1882 along with its English translation to the society which immediately sent letters of thanks to all the officials involved in this good cause, 26 in all, and the Society published them along with the replies it received from them in its reports. There was an Iranian court tradition then, known as Peshkashi in Persian, which required delivering gifts to the Shah, princes, Vazirs, nobles and other courtiers according to their rank and status. So the Society remitted an amount of ten thousand Rupees to Maneckji Hataria for taking care of this custom. From this amount which was very generous at the time Maneckji purchased watches, clocks, beautiful chains, mugs with silver work etc. for

Dr. Kersey H. Antia Dr. Kersey H. Antia is high priest of the Zarathushti community in Chicago since 1977, and has served as an honorary priest for over half a century. A fully-ordained priest with the Best Boy medal and the Prefect Medal from the M.F.Cama Athornan Institute in Mumbai, Dr. Antia studied religion and Avesta-Pahlavi under Dasturji Dabu, Mirza and other learned priests, and has won essay prizes from K.R. Cama Oriental Institute and other institutions since 1956, and Avesta-Pahlavi scholarships in college. He has lectured widely and is author of numerous papers on religion and psychology. A clinical and management psychologist in private solo practice in Illinois, he is also affiliated with several hospitals. He is listed in several Who's Who and included in Outstanding Religious Personalities and Scholars of the 20th Century and others.



various officials and dignitaries and also presented a handwritten Shahnameh to the Shah. It also sent a letter to Maneckji as a token of appreciation for all he had done to bring this about. Indeed, Maneckji's contribution in helping the cause of the survival of Zoroastrianism in its homeland is incalculable and beyond our imagination and gratitude.

The Society also passed a resolution at a public meeting held on April 30, 1883 to present a silver Afranganyu worth five hundred Rupees to its honorary secretary, Ardeshir Dastur Kamdinna for his selfless efforts for removing the Jaziya tax on the Iranian Zoroastrians. The importance of Ardeshir's contribution in the eyes of the Society could be gauged by the trouble it took to adorn the Afranganyu as best as it could in its day. It was shaped like a flower vase with four equal dimensions- one bearing the photo of Asho Zartosht, and other depicting Nexe-Rustam showing Darius I's burial place, a mountain scene depicting the sun, moon, fire, a stream, men, animals, plam tree and a pomegranate tree, and the Society's resolution appreciating Ardeshir's selfless and persistent efforts to relieve the misery of the Iranian Zoroastrians.

The author, who himself a Kamdin Dastuma, emphatically notes that the Iranian Government did not respond to the Society's efforts until Ardeshir persistently sought the help of the British Government, underlining his significant contribution to the cause of the survival of Zoroastrians albeit along with that of Maneckji. Those who are familiar with the history of Iran being overpowered at the time by intense rivalry between the British and the Russians, the British dominating the ports of Western Iran and the Russians the North-Western Iran for the domination of trade and territory, British reliance on Parsis to meet the threat posed earlier by Napoleon to the British would readily understand why the pressure from the British officials really worked, thus validating Ardeshir's efforts for putting pressure on the Shah through the British Government. Little has been known and written about him, this brief sketch of his selfless, ceaseless efforts may hopefully serve as a memorial to him. The author also adds that Ardeshir's foresight and ceaseless efforts led to the establishment of many schools in his day in Iran and lists them along with the names of wealthy Parsi donors and Iranian migrant donors (who had prospered in India) building some schools in Iran. The list is too long to be reproduced here but it also reveals the names of various rural areas in Yazd and Kerman where Zoroastrians resided for centuries, if not for millennia, but alas the Zoroastrians are no more there.

As Mary Boyce, in one of her papers has observed, the education proved to be a two-edged sword because it facilitated the migration of Zoroastrians to Tehran, India and subsequently western countries and it also dampened the strong community ties and religious fervor, often leading to quarreling or rivaling for status among them. Nevertheless, she notes that they never blamed Maneckji or the Society for it but always held them in high esteem.

This paper is dedicated to my Iranian daughter-in-law Shahnaz Mehdiabadi-Antia whose care and hospitality facilitated my writing this paper as well as to her parents and to her Mehdiabadi family as representing all the Iranians whose tenacity and fidelity courageously endured the continuous ever-present and ever worsening religious persecution for almost fourteen centuries, so very unparalleled in human history and yet gone so unnoticed even in modern times.



"This article has been reproduced from vohuman.org, and is hereby acknowledged as the source of this article."

Why Zoroastrianism?

Antonius Karasulas

Antonius Karasulas,

was born in New Zealand on January 14th, 1960. His wife is an artist originally from Russia, and they reside in Australia. He is a self-confessed Zarathushti



"Zoroaster". I had heard the name before somewhere. Didn't mean anything to me of course, but I was pretty sure that he was an ancient Persian, or something similar (actually, my grandfather often told me about him when I was young, but I never really listened). How I came to know about his message, his writings and legacy, is a convoluted story. Oddly enough it started in Rome, a couple of thousand years ago.

I have been a student of antiquity for about as long as I can remember, some of my investigations performed under the guidance of the university system. In recent years my interests have drifted firmly into the so-called 'classical' world, especially Rome. Always having had an interest in religions I naturally found Roman religions of most particular interest, though of course Rome as a military power is no less an absorbing subject. And many of you will realize already where this is heading. The premier religion with strong connections to the military was of course Mithraism. So I studied Mithraism in great depth for several years, puzzled over the many unknowns and the mysterious 'tauroctony' (the ubiquitous bull-killing scene) and traced the development of the faith as it accompanied Rome's military expansion.

There are a number of obvious Persian features to Mithraism, but not having a particular interest in ancient Persia I did not pursue this line of investigation, satisfying myself with the notion that the Persian elements represented the earliest form of the religion, but were largely unimportant to an understanding of the Roman experience of Mithraism. It seemed that the cult of Mithras had percolated in ancient Commagene, along with a number of Near and Middle Eastern schools of thought and mystery religions, and that the Romans had borrowed it, in their almost voracious capacity to assimilate new religious practices into their culture. They had Romanised it very thoroughly of course, so the Persian elements were extremely peripheral, I thought. I was of course quite wrong, although many Mithraic scholars today would probably not agree with me – just how Persian were the 'Persian mysteries' of Mithras is very much an open debate.

One day the name 'Zoroaster' popped up, for the umpteenth time, as I read with undying appetite everything I could find on the Romans and Mithraism. I knew I had heard the name before, of course, but it was a kind of 'critical mass' situation – I suddenly had an urgent need to know who this person was, and why he had been slowly creeping into my consciousness. The internet is a wonderful tool, and it was in cyberspace that I first met Zarathushtra. I told you it was a convoluted story.

It is important to me to say, before going on, that I was not in search of some religious or spiritual path, at least not consciously. I have not drifted in and out of churches, temples and cults. I have not belonged to any mainline nor

any fringe religious groups. Though I have dabbled in yoga meditation, Zen philosophy and even spent a week on a weird 'new age' commune once, as a teenager, I have not been a 'religious' person by any stretch of the imagination. Spiritual perhaps, but certainly not religious. It had always seemed to me that God, about the existence of whom I have never had the least doubt, was approachable directly, and did not require any intermediaries. I sought, therefore, God within myself, and within the world around me. Then I bumped into Zarathushtra.

As I searched the 'net' for information I was at first quite intrigued by the historical aspects of the Zoroaster story, how he is believed to have lived as early as the second millennium BC. It was especially intriguing to find that his own words have apparently been preserved until the present, certainly a unique scenario among all the known prophets of any major religion. It was no less exciting to think that his words have survived until today by the word-of-mouth transmission, via oral-tradition memory, of large tracts of material in an unintelligible 'sacred' language – a time capsule awaiting modern scholarly decipherment, and preserving a message of enormous consequence to everyone.

I very soon ended up with a growing library of books about the religion founded by this somewhat enigmatic Zarathushtra. It took me a while before I realized that the Gatha component of the texts I now had access to were the essential core of the whole religion. Before long I had accumulated quite a number of translations, some exceptional and some quite horrible and un-academic. As I sorted through the available material, and sought out more, I very slowly found myself drawn to this ancient teacher, from a land I knew almost nothing about.

I would guess that it is over two years since I realized that I had been 'converted' to Zarathustrianism. It had happened almost when I wasn't looking. I know, however, that Ahura Mazda has always been looking, and I had simply, finally, found a clear vision of Him. If I may paraphrase an Islamic saying, it was now clear to me that 'there is only one God, Ahura Mazda, and Zarathushtra is his prophet'. Having been so against structured religion all my adult life I was now too embarrassed to tell any of my family and friends what was happening to me. Two years later and I am still 'coming out', by degrees.

The features of Zarathushtra's vision of God that compelled me to consciously choose The Good Religion are several, but all are simple and clear. The first being that very simplicity itself. Zarathushtra speaks, in his Gathas, of God in a way that is both logical and at once spiritually satisfying. God as an indescribable, unknowable, all-pervading, all-good force is a view of God that fits comfortably in my world-view. The Christian attempts to humanize the image of God

had never struck a cord with me – how could I possibly believe in a personal God, one with characteristics so much like humanity, in whose image He, it seemed to me, had been 'made'. Surely, I thought, God could not be just a bigger version of myself. Zarathushtra said the same thing, in his own way and words, and I realized that his words might have real value to me. Then I discovered the second critical aspect of the Zarathustrian message – the absolute incompatibility between Good and Bad.

Certainly, Christians in the society within which I have lived most of my life have had a somewhat similar view, but they never quite gave it the simple and plainly true aspect that Zarathushtra did. For the first time I knew that doing 'bad' was counter to God's plan for the universe, and that a sin was not a sin because it was called a sin but rather because it was incompatible with the vision of reality that God had, a vision which I wanted to add to and not detract from. It might seem to Christians that I am talking about the same thing as they tried to tell me often, but I think the nuance is different. In Gathic Zarathustrianism I found no absolute concept of 'sin', rather a way to understand what a sin is. Instead of lists of dos and don'ts I found a simple method for understanding what was 'good' and what was 'bad'. Intellectually, I have always thought that the best way to help anyone is not to give them food but to give them the means to grow it themselves. Zarathushtra does this in his Gathas – he gives the tools for understanding how to live properly, for knowing what is 'good' and what is 'bad'. The premier 'tool', of course, is Vohuman.

The Christians talk about 'conscience'. In many respects I found the concept of Vohuman to be very similar. But not the same. For the first time I read that in fact it is spiritually advantageous to use one's god-given brains in understanding the difficulties inherent in a spiritual life. The Christian idea of 'faith', which just never really worked for me, was very readily supplanted by Vohuman (I could never understand why I had been given intelligence and a capacity for reason by God if I should then ignore these gifts and have blind faith instead). And on top of this crystal clear explanation of method Zarathushtra also gave a simple and clear idea of the purpose – Asha. By explaining that there is a clearly defined plan of creation, an absolute baseline to reality, Zarathushtra made it easy to see the purpose in trying to live a good life. 'Good' suddenly, for me, had clear definition.

Zarathushtra, with his words, filled me with a great sense of having a real choice in the progress of not only my own life but of the development of God's unfolding and perfect plan. I determined that I would try my best to follow the example set by Zarathushtra – I too would

vote for a progressive and wholly good universe.

The phrase that resounds in my head still, even after quite a long time has passed since I first began to digest the concept, is Good Thoughts, Good Words, Good Deeds. I feel sure that many 'born' Zardushti give this little real consideration, it being something they have always heard. Equally, most non-Zardushti reading about the triple injunctions of Zarathushtra probably give it about as much thought as they do about the ten commandments of the Hebrew bible – a nice piece of pious philosophy, but hardly earth-shattering revelation. I am sure, however, that never has a simpler, more concise and more impossible guide ever been given by any prophet in any religion. Suddenly ten or any number of commandments could be easily dropped in preference to three. Every choice that we can ever be asked to make will rely on these three 'rules' for a positive outcome. Every single choice. How simple, how clear! But oh, how impossible. What a thing to ask – unfaltering perfection in even our every thought!? The excitement I have felt ever since I realized what Zarathushtra was asking has not dimmed by even a fraction. In this small sentence, with its three innocent looking demands, is the entire 'secret' to living a good life, fulfilling one's role in God's plan and finding purpose in existence.

I have recently finally come into contact with a number of Zardushti and am very pleased to see that the light is shining brightly in their hearts and minds – I do not know if they are a unique group of people, or if they represent the wider Zarathushtrian community. I hope the latter. I have always been impressed with the concept of Fire as a symbol of Ahura Mazda, and I see in my new friends and co-religionists the way that that fire can burn inside mankind. I have no doubt that there are many, many good and dedicated people in the world, within whom the same fire burns, but who are not Zardushti. There is no contradiction here for me, for Zarathushtra never left any impression that only he knew the way to God and that only his way was correct. Clearly God is within everything and everyone, and there are many ways to realization – perhaps as many as there are people. In 'converting' to Mazdayasna I have simply done what Zarathushtra said – I have made a choice, an informed and deeply felt choice. I was struck by his suggestion that the choice of religion is the single most important decision anyone can make. But in the end I have to say that, in fact, I think the religion chose me, and I just didn't struggle an awful lot to get away.

When I have been asked how it is that I now consider myself to be a Zardushti I have a great deal of difficulty in answering. I feel that I am where I need to be, and that all the events that lead me here were not in any way coincidental or accidental. When I looked with an open mind Asha looked back.



Honoring Jamshid Pishdadi

Yasmin Kouchesfahani

On Saturday August 23, 2014, we gathered to honor and celebrate the contributions of Mr. JamshidPishdadi, who has passionately served the Zoroastrian community for over 60 years. He has been instrumental in the promotion and education of Zoroastrian culture, religion, history and language through written articles, and several published books.

The program started with Avesta recitation by Mrs. ShirinHakamansashi. This was Mrs. Hakhamaneshi's first appearance as officiator for Northern California Zoroastrian community;we wish her continued success.

Next, Mr. Pishdadi's life was introduced through a short slide presentation and on behalf of the family;his eldest daughter shared personal memories of her father.

Mrs. Parinaz Kianian, the emcee, skillfully and with humor used a wide selection of quotes from Mr.Pishdadi'sbooksto further acquaint the audience withhis writings and contributions to the community.

The speakers of the program were Mr. DarabBozorgchami, Dr. JamshidJamshidian,Mr. PaymanGheibi, MrBoozarjomehrBeedabadi and Mr. Shahryar Farahzadi. Each speaker shared stories, experiences and memories to illustrate the impact of Mr. Pishdadi on this community as a teacher and mentor.

Otherhighlights of the program were a beautiful dedication dance by one of Mr. Pishdadi's granddaughters, heartfelt speeches by his other grandchildren and a lovely slide show presenting a poem written by Mr. Pishdadi at the age of 19 called "Unity".

Mrs. ShahnooshHirboddelightfully sang verses from the Gathas which was well received

At the end of the program,a Fravahar plaque was

presented to Mr. Pishdadi by the Persian Zoroastrian Organization for his service and dedication to the community for over 60 years.

Mr. Pishdadi is the epiphany of service and volunteerism. His entire life has been dedicated to promotion and education of the Zoroastrian religion.

What was evident throughout this program was the shared view of the organizers and speakers to inspire and encourage the public to volunteer and share their skills with the community.



Biography:

Jamshid pishdadi was born on April, 1923, to Zarbanoo and Rostam in Yazd, Iran. From very early age, he developed an appreciation for his Zarthushti religion where at age of 16 he wrote his first poem and announced his choosing of the good religion.



Mr. Pishdadi's favorite subject in school was Persian literature. He always had a great imagination and was a born leader. In high school he wrote and directed number of plays which were performed in front of live audiences.

At age 18 he launched his career as an educator. This experience lasted for over 31 years. His first professional position was as a principal of a primary school in Kouche-Buik (one of Yazd, Iran provinces). This was one of the schools that had been started through the educational initiatives of ManekjiHateria.

Few years later, he accepted a teaching position at Yazd's Keykhosravihighschool which lasted for 3 years. At the same time he was appointed as the



vice-president of the Yazd chapter of the Society for the Amelioration of the Zoroastrians of Persia. Jamshid Pishdadi became assistant to Mr. Jahanbakhsh Darvala who was the head of the Yazd chapter of the Society. As an assistant, Mr. Pishdadi was responsible for coordination and supervision of 13 Zartushti primary schools in Yazd and its provinces (Ardakan and Taft).

He was 22 when he moved to Tehran to continue his higher education. At the same time he started working in Firooz-Bahram high school. Since Firooz-Bahram was the only Zarthushti high school for boys in Tehran many Zarthushti and non-Zarthushti boys studied there and came to know Mr. Pishdadi as their teacher and assistant principal. He had an exceptional charisma where students would consider him as a friend as well as a role model. A number of government ministers, Prime Minister Mansur, and the minister of social reforms, Nahavandi were amongst his students. Mr. Pishdadi has written a book about his memories as an assistant principal in "Firooz-bahram" where he shares number of amazing stories with his readers.

In 1955 Jamshid Pishdadi married Farangis Keikhosro Jehanian. They have three daughters Mitra, Mandana and Armita. Following his retirement from his educational career, he served as the manager of the Ashtad manufacturing Company in Iran. In 1981, two years into the Iranian Islamic revolution, Mr. Pishdadi and his wife left Iran for Canada, and soon after that they moved to Northern California to be close to their daughters who had come to the U.S. as students.

Mr. Pishdadi continued his work as an educator with the publication of community newsletters that he distributed free of charge to community members. He has also published numerous books in Farsi since his move to California.

Following are list of publications by Mr. Jamshid Pishdadi

1. Farvardin present 1326 – Poems, dramas and Zarthushti folkloric tales published in year 1947
2. Five religious text book series - Taught in Iran schools (Farsi)
3. Five religious story books for children – Helping build religious belief in young minds (Farsi)
4. Memories of 365 days – The Zarthushti Culture and Traditions in past 200 years (Farsi)
5. Life story of Ostad Poordavood (Kankash Moobedan publication) (Farsi)
6. The Petals – Gahanbars (cooperations) and Ziaratgahs (congregations) (Kankash Moobedan publication) (Farsi)
7. Three story books for kids (Agha Bijan, Amoo Nowruz, Mehregan) – Teaching children Zarthushti values and celebrations (Farsi)
8. The life and work of Mirza Soroush Lohrasb (Farsi)
9. Lalayee "Lullabies"- Seven stories from the proud tradition of our ancestors (March 2000, San Francisco Bay area publication, Farsi/ English)
10. Shoor'e Sheida – Poems in Farsi and Dari (Zarthushti Dialog)
11. Lalayee "Lullabies" 2 – Stories of our ancestors and poems (Farsi)
12. My memories as an educator – 200 years history of Zarthushti community education (Farsi)
13. A Few Selection from the Religion and Culture of Zoroastrians (San Francisco publication, Farsi/English version; Iran publication, Farsi version) – Short and comprehensive review of the overall essentials of the Zoroastrian religion.
14. The life story of Moubed Mehrban Moubed Jamshid Zarthushti (Farsi)
15. What happened to us – Stories of our ancestor's bravery over 1400 years that kept our religion alive (Farsi)
16. Dari language – Text book of ancestral dialect (Dari), Contains stories of daily life in past 100 years. (English, Farsi, Dari)

Happy Yalda

by Fariba Pirghaibi

I remember the cold winter nights of Yalda from my childhood in Tehran. My mother ran around stopping at every corner of Tehran, to buy the out of season “must have” watermelon and pomegranate (to symbolize birth or dawn, and their bright red seeds the glow of life) for the occasion. I remember sitting around the table with all the fruit and nuts and a book of poems by Hafez to commemorate the occasion. I enjoyed listening to stories on how this (The last day of the Persian month Azar) is the longest night of the year, when the forces of evil are assumed to be at the peak of their strength.

The next day, which is the first day of the month ‘Dey’, belongs to Ahura Mazda, the lord of wisdom. Since days become longer and nights shorter, this day marks the victory of the sun over darkness, which is one of the most ancient Persian festivals. On Yalda Iranians around the world celebrate the arrival of winter, and the victory of light over darkness.

Yalda, also referred to as Shab-e Cheleh, is celebrated on December 21--the last night of fall.

Fast forward to the Western Hemisphere from my adulthood, my own children (at the same age as my childhood memories from Tehran) had a completely different winter experience. For even though there was no winter in Southern California, there certainly was no lack of festivities in December; shopping malls coming to life, homes adorned with flashing colorful lights, dancing Santa’s and Christmas music. Followed by endless questions of why we don’t have a Christmas tree or a reindeer in our backyard. I was so caught up in explaining to my kids that Christmas was not a seasonal Holiday but a religious one that I completely forgot our traditional seasonal Yalda festivities coincided with Christmas.

Years later when my children were older a friend reminded me that we should be celebrating Yalda with as much fanfare as Christians celebrate Christmas. Coincidentally, in December, the Jews celebrate Hanukah and those with African heritage celebrate Kwanzaa. Then our kids will have their own tradition at that time of year without feeling left out. What a fantastic idea, anyone can use their own imagination to breathe life into this ancient celebration that dates back to

pre-Zoroastrian times.

After all Yalda is a social occasion when family and friends would get together, eat special foods, stay up all night and celebrate in a similar fashion to Christmas. So happy “shab-e-cheleh” to all, go ahead and seed that pomegranate bite into the persimmon and cut the watermelon; and if you are a parent bedazzle a tree with fruits of all kinds (use your imagination) and give this celebration as much credit as you would a Christmas tree



Please send your "Dear Nahid" questions that are within the confines of various aspects of the Zoroastrian religion/culture or conflict resolution to cninfo@czcjournal.org

Ask Nahid

Dear Nahid,
Zarathushtra has told us to be progressive and make life fresh in his songs, however looking at the Zoroastrian community as a whole we seem to be more regressive than progressive. Why are we unable to live his message fully?
Fariba

Dear Fariba,

To be progressive, is to improve or develop something over the course of time; essentially, to not get stuck in the actions and events of the past. Over the past few decades, consider that our Zoroastrian community as a whole has created: international forums, domestic and international congresses, Olympics, and world bodies which govern the basic interests of the Zoroastrian community. These are all very progressive achievements.

Considering these events, it is my humble opinion that as a global community we have progressed immensely. There are many facets of our community and culture which have progressed even in harsh environments, but yet we are so consumed with what we have not accomplished, that we begin to think that we are not making any movements towards progressiveness. The intricate social and cultural differences of our global community can also contribute to the lack of appreciating and continuing the progresses which we have accomplished over the years, on a global level.

In the Gathas¹, progress is found through following truth and righteousness. If one follows the tenets of truth and righteousness, they will be progressive. "Do grant me a long life, O my Lord, so that I may achieve my best wishes

and desires, the gift which no one else, except Thee, can grant; a life full of service to humanity and activity for the progress of the world which depends upon [bodily strength, willpower and spirituality.]" (Yasna 43, Verse 13)

If you truly feel that we as Zoroastrians have not shown progress, then maybe it is time to take a stand for what you believe needs to change. Your individual voice can be the spark which gathers movement towards the progress that you seek. Keep in mind however, that actions speak louder than words, and we are a global community with more words than actions at times. This is where our social and cultural differences can hinder our movement towards progress. We must move towards truth and righteousness as a whole in order to be progressive as a community and we must be open and honest to the truths around us.



Nahid Dashtaki completed her master's in both Dispute Resolution and Public Policy from Pepperdine University. She has received two Bachelor of Science degrees in International Relations and Comparative Literature from the University of California, Irvine along with extensive international work experience in the Middle East and Asia. She continues her work with mediation and conflict resolutions at Los Angeles World Airports.

As a faith which actively promotes self-awareness and internal growth we must be careful that we do not ignore the progress of our community for that of our own. According to our faith and beliefs, progress begins within our good minds. We must make and be the progress we are seeking to have. As an individual you can begin to guide your community with your Good Deeds and Good Words towards the progress which you see to be necessary and beneficial. Then, as a community we

promote and nourish those Good movements.

Yes, there is still much we can do to be progressive in our global community, but every step towards progress is one that starts at the heart of every individual Zoroastrian. We must appreciate the progress we have achieved if we want to initiate future progress. Maybe we should consider asking ourselves: What progress would we like to see in the Zoroastrian Community?

1 In the translations by Mobed Firouz Azargoshasb.

A Lifestyle Called Zoroastrianism

Dr. Farhang Mehr

To a social scientist, religion represents an ideal culture and a model lifestyle; the prophets stand as exemplary social leaders who intend to effectuate social reforms through changing individual mental attitudes and behaviors. To me, Zoroastrianism is the lifestyle par excellence.

In his first sermon, Asho Zarathushtra speaks of the two lifestyles -- good and evil -- and observes that the wise elect the good life and the unwise go astray. Furthermore, the prophet invites his eager listeners to ponder with illumined minds on the two ways of life and decide for themselves which path they would like to follow, since they will bear the natural-rational consequences of their actions.

In his second sermon, Asho Zarathushtra preaches the employment of Holy Wisdom (Vohu Manah) and sublime Truth (Asha Vahishta) for the realization of good life from evil. He promises the enjoyment of Ahura Mazda's power (Khshatra) to those who choose the good life -- a power that leads to serenity, love, and service to others (Armaity).

Additionally, he informs his listeners that constant consultation with Holy Wisdom, the practice of Righteousness, the employment of powers in constructive pursuits, the exercise of serenity, and lastly, service to others, brings wholeness, perfection (Haurvatat) and finally immortality (Ameretat) to the followers of the good life.

The aforementioned characteristics provide ever increasing goodness (Spenta Mainyu), which emanate from the Lord of life and Wisdom (Ahura Mazda). Spenta Mainyu is a primordial force that is exclusively goodness and constructiveness (positive creativity). Having the faculties of wisdom (Manah), conscience (Daena) and insight (Baodah), human beings shall distinguish between the two lifestyles.

Freedom of choice (Varena) constitutes the most precious of Ahura Mazda's bounties. Also, man has been endowed with the faculties of wisdom, conscience, and insight to discern right from wrong and thereby determine the path to take.

The angel guardian, Fravashi, the spiritual prototype of man, does its utmost to guide individuals on the path of truth and righteousness. With freedom of choice and the abilities to make a choice, one must reap what one sows, and receive the consequences of one's decisions and actions (Mizdeh).

The guidelines for a good life are laid down in the Gathas (the Holy Scripture) and are epitomized in three simple and unambiguous maxims: good thought (Humata), good word (Hukhta), and good deed (Huvarshta). The Gathas also define goodness which denotes constructiveness, augmentation, harmony, love, peace and progress. Spenta Mainyu expresses constructiveness and augmentation (creativity); Asha embodies peace and progress, and Armaity connotes harmony and love.

Individuals possessing the sparks of Spenta Mainyu are co-workers of Ahura Mazda and thus enjoy happiness (Ushta) throughout life. One who does not make use of inherent faculties and does not lead the desired life-style, will alienate oneself from the source of goodness, and live in disharmony and unhappiness. He will become an evil person.

In Zoroastrianism, Daena also signifies religion (Din in Farsi) purporting the interchangeability of good conscience and religion. Asha indicates the immortal law that regulates the cycles of the universe, connoting the interchangeability of Ahura Mazda's law with truth and justice. Hence, law, truth and justice are interrelated.

In Zoroastrianism, the description of lifestyles and the reality of evil minds is rationally resolved in the theory of moral dualism. With a belief in man's freedom of choice, even cosmic dualism can be reduced to the final justice of man reaping what he sows and the final triumph of good over evil.

The hope for the final triumph of Spenta Mainyu (exclusive goodness and constructiveness) spurs man to adopt the good life-style.

Zoroastrianism as a way of life emphasizes the imperative of leading an active and fruitful life. Idleness is condemned and monasticism is discouraged. Life is the battlefield of Spenta Mainyu and Angra Mainyu, good and evil, constructiveness and destruction, augmentation and waste. Men are co-workers of Ahura Mazda (the creator) and trustees of creation. Hence, each man is entrusted with the task of keeping nature and its elements pure and unpolluted; otherwise man would suffer misery, witnessing decay of the universe. In such a case, the perpetrators guilty of defilement of water, soil, air and fire, would be chastised by the Guardian Angel of each element, which are, respectively, Anahita, Zam, Vayu, and Atar. Zoroastrianism then, prescribes ecological consciousness.

Equality of human beings, irrespective of sex, ethnicity, color, et cetera, is enshrined in the Zoroastrian way of life. Emphasizing the dignity of man, Asha Zarathushtra warns his followers not to surrender to the authority of an unjust ruler. To me, as a social scientist, Zoroastrianism presents a highly reasonable, practical and noble life style. For that reason, I practice and remain true to it.



Dr. Farhang Mehr

received a Bachelor of Economics degree and a Doctorate in Law from the Universities of Tehran and London, respectively. Before the Iranian revolution of 1979, he taught at the Tehran and National Universities, and at the Military Academy in Iran, and was President of the University of Shiraz for 8 years, served Iran under the late Shah as Vice Prime Minister and Acting Finance Minister, and represented Iran on OPEC's Board of Governors for 5 years. He served as the President of the Zoroastrian Anjuman of Tehran for 12 years; He was an Officer of the First and Third World Zoroastrian Congresses in Tehran and Bombay respectively, and was a founding member of the Ancient Iranian Culture Society. After emigrating to the United States, and prior to his retirement, he was a Professor of International Relations at Boston University.

In his first sermon, Asho Zarathushtra speaks of the two lifestyles -- good and evil -- and observes that the wise elect the good life and the unwise go astray





REALTOR
DRE # 01465548

مشاور املاک در ناحیه ی
اورنج کانتی و لس آنجلس
با بیش از ۱۰ سال سابقه



Zohreh Rahimian

Century 21 Award
(949) 285 - 3348

مرکز زرتشتیان کالیفرنیا با همکاری گروه بانوان تقدیم میکند

شبى فراموش نشدنى با هنر مندانی شادى آفرین ساعات پایانی سال ۲۰۱۴ و آغاز سال ۲۰۱۵ را با دی جى مطروح سال **DJ KASH** و صدای خوش خواننده محبوب رویا خاطره ساز می کنیم
چهارشنبه ۳۱ دسامبر ۲۰۱۴ در ساعت ۷:۳۰ شب گرد هم می آییم وبه استقبال سال نو میرویم

ROYA

NEW YEAR



بهای بلیط تا ۲۰ دسامبر ۵۰ دلار وبعد از آن تا ۳۰ دسامبر که روز آخر فروش میباشد ۶۰ دلار است که شامل کنسرت، شام و شامپاین میباشد
لطفا برای خرید بلیط با مرکز زرتشتیان کالیفرنیا با شماره

۶۷۳۷-۸۹۳-۷۱۴ تماس حاصل نمایید December, 31 2014